

نبردهای طبقاتی کارگران ایران در دوره های مختلف

چاره اندیشی طبقاتی ضد کار مزدی داشتند، اگر بارقه های سرمایه ستیزی خودپوی آن ها زیر فشار وارونه پردازی ها و تحریفات کمونیسم خلقی و اردوگاهی تسلیم سیاهی و خاموشی نشده بود، مسلما برای حل معضل روز مبارزه ی خویش راه خانه ی هم زنجیران را پیش می گرفتند؛ هم چنان که در عرصه های دیگر هم باید کارهایی متفاوت با پراکسیس روز خود می کردند. اما آن ها چنین نمودند. جلوداران، کمیته نشینان و سندیکابانان آن ها، کسانی مانند زنده یاد یدالله خسروشاهی و دیگران، به جای این کار راه خانه ی طالقانی را پیش گرفتند. از او کمک خواستند و طالقانی آنان را به سرمایه داران بازار تهران، به فاشیست ترین، کارگرستیزترین و ضد کمونیست ترین حلقه ی ارتجاع پان اسلامیتی بورژوازی، به دار و دسته ی موسوم به «موتلفه» ارجاع داد. کمیته نشینان، بیرق مبارزه پرولتاریا در دست، برای این که با رژیم شاه مبارزه کنند، دست توسل به آستان ارتجاع حمام خون سالار پان اسلامیتی بورژوازی دراز کردند. اقدام رعب انگیزی که مورد استقبال زعمای بازار تهران و دار و دسته ی اختاپوسی موتلفه قرار گرفت. جماعت مذکور، وعده ی مساعد دادند و «مهدی عراقی» را به عنوان مسئول حل و فصل ماجرا تعیین کردند. عراقی نیز با توافق سندیکای هماهنگ کننده فعالیت کمیته های اعتصاب کارگران نفت به عضویت این سندیکا در آمد! و در راس مبارزات نفت گران قرار گرفت! تا قبل از تماس مستقیم و سازما یافته ی «سندیکای سراسری کمیته های اعتصاب کارگران شرکت نفت» با سرمایه داران بازار و حلقه ی اطرافیان خمینی، جنبش کارگری ایران با این که از زمین و آسمان توسط ارتجاع فاشیستی اسلامی بورژوازی به

کمیته، بسان همه ی فعالین کارگری که بعدها کمیته های اعتصاب کارخانه ها و مراکز کار دیگر را در تهران یا شهرهای مختلف و حتا روستاها تشکیل دادند، هیچ برنامه و ایده ای برای هیچ میزان بسترسازی، کار آگاه گرانه یا حتا تماس و گفت و شنود قبلی با توده ی کارگر نداشتند. کمیته های اعتصاب و سندیکای هماهنگ کننده ی آن ها، برای توسعه، قوام و ادامه کاری بیش تر اعتصاب می کوشیدند، که ناگهان رژیم شاه دستور مصادره ی کامل دستمزدهای کارگران نفت گر و جلوگیری از پرداخت تنها ممر معیشتی خانواده های آنان را صادر کرد. کارگران زیر فشار سهمگین ترین یورش قرار گرفتند. خطر گرسنگی، فلاکت، فروماندگی از پرداخت بدهی ها و اجاره بهای مسکن و آواره شدن زن و فرزند در حاشیه ی خیابان ها، شیرازه ی زندگی آن ها را لرزاند. میلیون ها کارگر هم زنجیر این جمعیت، در آن روزها می توانستند و بسیار خوب از این آمادگی برخوردار بودند که قوت لایموت خود را با آنان و فرزندان شان تقسیم کنند. در شرایطی که هر کارگری برای نجات هر انسان مبارز زخمی و آماج گلوله های دژخیمان آریامهری، جان خویش را بی دریغ در طبق اخلاص می نهاد، تقسیم رفیقانه ی نان روزانه با نفت گران اعتصابی برای میلیون ها کارگر عاصی امری بسیار عادی و مورد استقبال بود. در همین زمینه ی مشخص، در مورد کمک به حل معضلات اقتصادی و معیشتی کارگران در حال اعتصاب نفت، دانش جویان خانواده های کارگری در عرض فقط چند روز بالغ بر دو میلیون و نیم تومان پول آن زمان جمع آوری کردند و در اختیار کمیته ی اعتصاب قرار دادند. فعالین گرداننده ی این کمیته ها و سندیکای هماهنگی آن ها اگر بارقه ای از شناخت و

درگیری کارگران بر سر دست مزد، شرایط کار و محیط کار بر علیه سرمایه داران در واحدهای کار و تولید، که عموما نیز به خیابان کشیده می شود و توده های کارگر شهرها نیز شاهد این مبارزه ی طبقاتی می گردند، جزئی از زندگی عمومی توده های کارگر شده است. گویی شعله های آتش خشم توده های کارگر، که در آبان ۹۸ نیز افروخته شد، پاسخی بود به اعتصابات بی نتیجه ی کارگران از درون واحدهای کار و تولید! نبردهای طبقاتی کارگران ایران علیه سرمایه تقریبا همواره به شورش های توده ای منجر می گردد، که نتیجه ی بلافصل آن ها تغییر موازنه ی قدرت طبقاتی در مقاطع کوتاه و ترکیب قدرت در طبقه ی حاکمه سرمایه داری در درازمدت بوده است. بررسی و نقد جنبش های کارگری ایران، روند شکل گیری شورش های توده های کارگر، پیوستگی تاریخی این شورش ها و قیام ها می تواند راه گشای ما کارگران در پروسه های آینده ی مبارزه ی طبقاتی و سعی در برون رفت از دور تسلسل شکست های تاریخی باشد. در این نوشته، قصد بررسی همه ی تاریخ مبارزه ی طبقاتی کارگران از ابتدای شکل گیری سرمایه داری و ظهور کارگران مزدی در ایران را نداریم، بلکه این بررسی را به جنبش های کارگری بعد از شکست بهمن ۵۷ محدود می کنیم.

اگر بخواهیم فشرده از پیش زمینه ی مبارزه ی طبقاتی کارگران - که به تحولاتی در ساختار سیاسی طبقه ی حاکم بورژوازی ایران انجامید - بگوئیم، مجبوریم تیتروار به روند جنبش کارگری ایران در ماه های آخر سال ۵۷ بازگردیم. کارگران پالایش گاه نفت تهران زودتر از سایر مراکز کار و تولید کشور دست به کار تشکیل کمیته ی کارخانه شدند. بنیان گذاران این

گروگان گرفته شده بود، اما سرمایه داران پان اسلامیست، به طور مستقیم، در سازمان دهی اعتصابات توده های کارگر در مراکز کار و تولید علیه رژیم شاه، جا و مکانی نداشتند و نقشی بازی نمی نمودند. ورود عراقی به سندیکای هماهنگی کمیته های اعتصاب کارگران نفت و اعلام آمادگی بورژوازی پان اسلامیست برای تامین هزینه های اعتصاب یا پرداخت مزد نفت گران، بیش از پیش دست این طیف از طبقه ی سرمایه دار را برای بیشترین دخالت ها و امر و نهی کردن ها در جنبش کارگری و بهره گیری از آن به عنوان ساز و برگ تسخیر قدرت باز کرد. چند صباحی بعد عناصری از بورژوازی عزم جزم نمودند، که کل کارگران نفت طومار اعتصاب را درهم پیچند و به سر کار باز گردند. مهدی، بازرگان، رفسنجانی و صباغیان، از سوی خمینی، با نفت گران وارد گفت و گو شدند. دستور پیر موبد دژخیم سرمایه را با کارگران در میان نهادند و توده ی کارگر حوزه های نفتی به گونه ای ذلت بار، در اجرای دستور خمینی، به سر کار باز گشتند. جنبشی که از شروع دهه ی ۵۰، به ویژه از سال ۵۲ به بعد، با اعتصابات پُر شکوه و خروش خود ارکان قدرت سرمایه داری را لرزانده بود، با خیزش قهرمانانه و خون بارش در پهنه ی سرپناه سازی در حاشیه ی شهرهای بزرگ و بیش از همه جا در تهران، ابعاد میدان داری سرمایه ستیزانه ی خودجوش خود را وسعت بخشیده بود، در محله های مسکونی شهرها و روستاها برای بهبود شرایط زندگی و حصول حداقل امکانات «رفاهی» علیه حاکمان روز سرمایه شوریده بود، جنبشی که اکنون روزهای تدارک یورش به پادگان ها و زرادخانه ها و دژهای قدرت یکی از بربرمنشانه ترین رژیم های سرمایه را پشت سر می نهاد، آری این جنبش در چنین موقعیتی، حین عبور از چنین گذرگاهی، زیر فشار سردرگمی، فروماندگی و گم راه رفتن های سالیان دراز، قدم به قدم همه چیزش را تسلیم دغل کارترین بخش ارتجاع بورژوازی کرد.

به موازات تشکیل کمیته ی اعتصاب در حوزه های مختلف نفتی، نوع همین کمیته ها در همه ی کارخانه ها و به تدریج در تمامی مراکز کار دولتی و خصوصی، مقدم بر همه در موسسات مهم استراتژیک و تعیین کننده ی اقتصادی مانند آب و برق، مخابرات، راه آهن، رادیو و تلویزیون، روزنامه ها و چاپ خانه ها، اتومبیل سازی ها، محلات گوناگون درون همه ی شهرها و روستاها پدید آمدند و

شروع به ایفای نقش کردند. کمیته های درون کارخانه ها و مراکز کار، در آستانه ی قیام بهممن، به دنبال فرار صاحبان شرکت ها، تعطیلی خیلی از واحدهای تولیدی، گسترش بیکاری و بلا تکلیفی وضعیت اشتغال توده ی کارگر، در پاره ای جاها، از جمله در صنعت نفت، اندک اندک خود را برای تاثیر گذاری فعال تر بر پروسه ی تعیین سرنوشت این موسسات آماده می ساختند. جنبش کارگری به دلیل سردرگمی، بی افقی و دلایل مهم دیگر، به رقت بارترین وضع گروگان ارتجاع فاشیستی اسلامی بورژوازی بود؛ اما این جنبش به هر حال و به رغم این وضعیت، باز هم در سطحی وسیع بر تحقق پاره ای خواسته های خود پای می فشرد. اهم این مطالبات به شرح زیر بودند: پرداخت بلا درنگ دستمزدهای به تعویق افتاده، افزایش مطلوب دستمزدها، غرامت ایام بیکاری، بیمه ی خدمات درمانی، بالا بردن میزان مستمری بازنشستگی، کاهش ساعات کار از ۴۸ ساعت به ۴۰ ساعت در هفته، پایین آوردن مرز سنی بازنشستگی، حضور نمایندگان کارگران در امور برنامه ریزی تولید و مدیریت کارخانه، دو روز تعطیل در هفته، اخراج مدیران سابق یا شرکای سرمایه داران فراری، ممنوعیت اخراج کارگران، بازگشت به کار تمامی کسانی که به دلایل مختلف در ماه های اخیر اخراج شده بودند و آزاد ساختن تشکل های کارگری و فعالیت سیاسی. جنبشی که هسته ی انفجار تلاطمات چندین ساله در ساختار قدرت سرمایه، موجب زلزله در ارکان ثبات عظیم ترین قطب سرمایه ی جهانی و ارتش واقعی پروسه ی کارزارهای منتهی به قیام بهممن و سقوط دیکتاتوری سلطنتی سرمایه بود، اینک به دنبال ایفای همه ی این نقش ها، در کنار کاخ های پُر جبروت قدرت، مالکیت و حاکمیت سرمایه داران درنده ی جدید، دست تکی برای دریافت مزدهای معوقه ی چندین ماهه و ۴۰ ساعت کار در هفته و مثل این ها دراز می کرد! کارگران، به رغم همه ی آن چه در طول سال های ۵۶ و ۵۷ بر سرشان آمد، به رغم فروماندگی، به گروگان در آمدن و ساز و برگ تسویه حساب های درون بورژوازی شدن، باز هم برای مقاومت، مبارزه و تحمیل خواسته های خود بر نظام سرمایه داری آمادگی نشان می دادند. همین کارگران تجربیات گذشته را با هم جمع می زدند و نتیجه ی آن تصمیم به تلاش برای فشار هر چه بیش تر بر سرمایه داران و دولت جدید سرمایه داری می شد.

کمیته های اعتصاب بر فراز چنین وضعی، شروع به استحالته ی خود در قالب «شوراها» کردند. اما این به اصطلاح «شوراها» نه ظرف رشد، بالندگی و ارتقای سرمایه ستیزی حی و حاضر کارگران به یک جنبش آگاه ضد سرمایه داری، که کاملاً بالعکس ابزار سردرگمی و بُن بست مبارزات آنان می شد. در این میان، شورای کارگران بر «ملی» شدن و الحاق نفت پارس به شرکت نفت پای فشرد و از جانب خود نمایندگانی برای شرکت در شورای سراسری کارگران صنعت نفت اعزام نمود. هم زمان با اعلام موجودیت شوراهای کارگران نفت، یا حتا پیش از این تاریخ، کارگران سایر مراکز دیگر کار و تولید نیز شروع به تشکیل شوراهای خود کردند. کل شوراها در یک چیز با هم اشتراک داشتند. هیچ کدام آن ها روی ریل مبارزه ی آگاه ضد سرمایه داری پیش نمی رفتند و آمادگی احراز این جهت گیری را نشان نمی دادند. کارگران نفت، بیش از برخی حوزه های دیگر، از آلودگی به رفرمیسم راست سندیکالیستی، حتا سندیکالیسم نسخه پیچی ساواک، رنج می بردند. با شروع جنبش سراسری نیز بر خلاف گزافه گویی های محافل چپ خلقی یا اردوگاهی، اولاً تا مدت ها اسیر محافظه کاری بودند. ثانیاً کمترین تحرک ضد سرمایه داری را از خود ظاهر ساختند. به عنوان نمونه، شورای کارگران تولیدات اسکلت فلزی، شورایی که به حق شایسته ی این نام بود و کل آحادش را کارگران تشکیل می دادند، کارگرانی که زمین و آسمان زندگی شان را دردها و رنج ها و سیه روزی های مشترک و کاملاً هم ریشه و همگن تشکیل می داد و همه در آستانه ی از دست دادن کار و محکوم به گرسنگی و آوارگی و فقر و فلاکت بودند، مجبور بودند مواد و مایحتاج پروسه ی تولید را از هر کجا که برایشان ممکن باشد تهیه نمایند. آن ها از درون شورای خود و با برنامه ریزی و دخالت گری فعال شورایی شروع به تولید کردند. کارگران به این ترتیب، پس از طی پروسه ی شور و مشورت ها و حساب و کتاب و کتاب ها برنامه ی کار را آغاز کردند. کارخانه را در اختیار گرفتند. شروع به تولید نمودند، روانه ی جاهای مختلف برای تهیه ی مواد خام و مایحتاج چرخه ی تولید شدند. محصولات تولید شده را به فروش رساندند. با بهای این تولیدات، دستمزدهای خود را برداشتند و همان روال متعارف کار سرمایه داری را منتهی بدون وجود سرمایه دار ادامه دادند. کل کارهای کارگران کارخانه ی تولید داربست های فلزی

تا این جا، به هیچ وجه، هیچ تغییری در اساس استثمار آنان توسط سرمایه پدید نمی آورد. حتی فاکتور بسیار تعیین کننده ی برنامه ریزی و اداره ی شورایی شرکت به وسیله ی شورای متشکل از آحاد آنان نیز در چهاردیواری تنگ یک کارگاه، کم ترین خراشی به رابطه ی سرمایه، استثمار شونده ی و کارگر بودن آن ها وارد نمی ساخت. پیداست که این کارگران هم چنان فروشنده ی نیروی کار بودند. با شدت تمام استثمار می شدند و اضافه ارزش تولید می کردند. حجم عظیم کار اضافی آنان به سود سرمایه تبدیل می گردید و کُل آن چه ذاتی سرمایه داری است بر هست و نیست آن ها حُکم می راند. جنبش شورایی ضد سرمایه داری توده های کارگر در پروسه ی پیکار جاری خود هر کارخانه ای، هر شماری از مراکز کار و تولید را که بتواند از دست سرمایه داران خارج می سازد، در هر جامعه ای یا حتی در هر بخش یک جامعه اگر بتواند قدرت سیاسی سرمایه را در هم می کوبد و چرخه ی کار و تولید را از کنترل صاحبان سرمایه و دولت آن ها بیرون می آورد. در هر کجا به هر میزان که بتواند قدرت خود را مستقر می گرداند و برنامه ریزی شورایی کار و تولید را به دست می گیرد. اما جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی پرولتاریا در متن و بطن همه ی این کارها حتی سر سوزنی هم دچار توهم نمی شود و این دستاوردها را مترادف با رهایی از استثمار سرمایه، پایان جدایی خود از کار یا گواه تسلط شورایی خویش بر محصول کار و سرنوشت زندگی خود تلقی نمی کند. کارگران کارخانه ی سازنده ی اسکلت های فلزی تولید کردند، مشق برنامه ریزی و اداره ی امور شورایی کارگاه نمودند، محصول کار خود را فروختند. مزدهای خویش را برداشتند. مابقی را به تهیه ی مواد و مصالح مورد احتیاج چرخه ی بازتولید اختصاص دادند. موقتا از چنگ بیکاری خلاص شدند. آن ها به همین اندازه بسنده نمودند. نقش شورا و جنبش شورایی را به این سطح تنزل دادند. به ساختن شورا و شوراسازی نه از منظر کارگران درگیر مبارزه علیه سرمایه، که به عنوان مشتی کارگر عاصی از بیکاری، حاضر به تحمل فشار استثمار و کُل نکبت و ادبار سرمایه داری نظر انداختند. شورا را سنگر جنگ علیه سرمایه به حساب نیاروندند. راه خانه و محل کار میلیون ها توده ی هم زنجیر را پیش نگرفتند تا جنبش شورایی سراسری طبقه ی خود را پدید آورند. عمال سرمایه به کارگران اختار دادند، که باید بساط شورا را برچینند و

کارخانه را ترک کنند. کارگران مقاومت کردند و گفتند که کارخانه را متعلق به خود می دانند. مزدوران رژیم جدید شروع به تهدید نمودند و گفتند، که قطعاً متوسل به زور خواهند گردید. پاسخ توده ی کارگر نیز این شد، که تا پای جان می ایستند و از زندگی خویش دفاع می کنند. کشمکش میان کارگران و قوای سرکوب تازه نفس و فاشیست سرمایه در روزهای بعد ادامه یافت. قدرت اولی ها که باید و می توانست در سطح قدرت کُل طبقه ی کارگر صف آرایی و زمین و زمان جهنم سرمایه داری را بر سر صاحبان و حاکمانش خراب کند، در حصار تنگ جوش و خروش چند صد کارگر کارخانه ی تولید داربست فلزی محصور ماند. کارگران در سراسر ایران، تشکل هایی زیر نام شورا به وجود آوردند. ایران ناسیونال، جنرال موتورز، سیتروئن، بنز خاور، جیپ لندروور، گروه صنعتی رنا و کُل اتوموبیل سازی ها، راه آهن سراسری، تراکتورسازی تبریز، کشت و صنعت کارون، پوست و چرم لرستان، پارسیلون خرم آباد، کارخانه ی آژور، جنرال تهران، ایرفو، کبریت سازی توکلی، آجر ماشینی، کوره پزخانه های تهران و شهرستان ها از جمله مراکزی بودند که شوراهای آن ها پیش تر از برخی جاهای دیگر خبرساز شدند. با این همه، حوزه ی جدال این شوراهای با سرمایه داران جدید و قدیم و دولت آن ها بیش از هر چیز حول محور پرداخت مردها و بهبود شرایط کار چرخ خورد. کارگران بر سر همین خواست ها با عوامل رژیم درگیر می شدند. کارخانه را از دست صاحبان یا عوامل سرمایه بیرون می آوردند. اداره ی امور تولید را به دست می گرفتند و آن چه بالاتر در مورد شورای کارگران تولید اسکلت فلزی گفته شد را انجام می دادند. به طور مثال، شورای کارگران جنرال موتورز برای مدتی همه ی امور مربوط به تهیه ی مواد اولیه، راه اندازی خط تولید، فروش محصولات تولید شده، پرداخت به موقع دست مردها را به صورت روتین پیش می برد. کارگران همه ی این کارها را می کردند، اما باز هم بسان همان هم زنجیران اسکلت ساز خود، هدف اول و آخر همه ی کشمکش هاشان را حصول پاره ای مطالبات معیشتی و رفاهی می دیدند. شوراهای برای تحقق این خواسته های خود کارهایی انجام دادند، اما عمر این فعالیت ها کوتاه بود و دستاورد چشم گیر و درازمدت یا حتی کوتاه مدتی به دنبال نداشت. کارگران کارخانه ی پوشش گیلان در زمرة ی پیش روان

تاسیس شورا در شمال کشور بودند. نمایندگان شورای این کارخانه در روزهای پس از قیام بهمن، فراخوانی خطاب به همه ی کارگران و شوراهای آن ها در شهرهای مختلف گیلان صادر کردند، که از همه ی مخاطبان می خواست تا شرایط روز را به درستی درک کنند. ضرورت مبارزه متحد و سراسری در دل این وضعیت را مهم بشمارند و برای حصول این منظور آماده ی برگزاری یک اجلاس مشترک گردند. کارگران و شوراهای آنان پس از دریافت پاسخ منفی رژیم به خواست هاشان آماده ی کارزار شدند. فراخوان برگزاری یک میتینگ پُر شکوه را صادر کردند. این میتینگ در زمین ورزشگاه تختی برگزار شد و ده ها هزار کارگر و خانواده های آن ها از شهرهای مختلف در آن شرکت کردند. کار بعدی شوراها، اعلام اعتصاب سراسری در کارخانه ها و مراکز کار کُل استان بود. پیشنهادی که با استقبال بسیار گسترده و همگانی توده ی کارگر مواجه شد. در تاریخ معینی که اعلام شده بود، کارگران همه ی شرکت ها و کارخانه ها چرخ تولید را از کار انداختند و پایان اعتصاب را به توافق دولت سرمایه با خواست خویش موکول نمودند. شورا تا این جا پیش رفت، اما مثل همه ی شوراهای دیگر، هیچ برنامه و نقشه عمل و افقی برای تبدیل شدن به طرف واقعی اعمال قدرت علیه سرمایه و ایفای نقش به عنوان سلولی زنده در پیکری یک جنبش سراسری شورایی ضد سرمایه داری در پیش روی خود نداشت. بحث بر سر یک کارزار شورایی آگاه به عنوان لحظه ای از ابراز هستی یک جنبش شورایی ضد سرمایه داری برای مجبور ساختن سرمایه دار و دولت سرمایه به پرداخت مردها نبود. آن ها عزم جزم می نمودند، تا سرمایه ستیزی خودجوش طبقاتی خود را با نمایش قدرت و فقط با هدف گرفتن دست مردها، بر سر سرمایه دار آوار کنند. در سه سال اول بعد از قیام بهمن، جنبش کارگری به طور روزمره در حال طغیان، اعتصاب، اعتراض و مبارزه بود. فقط در سه ماهه ی نخست سال ۵۸، کارگران بیش از ۲۵ کارخانه و موسسه، تنها در مراکز استان ها و شهرهای بزرگ کشور، دست به اعتصاب، تحصن و تعطیل چرخه ی تولید زدند. اعتصابات در بهترین حالت تحقق این یا آن خواست بسیار محقر روزمری کارگران را به دنبال می آوردند و در بیش تر اوقات حتی همین دستاورد ناچیز را هم نداشتند. انتظارات توده ی کارگر هر روز بیش از روز پیش به ورطه ی افول می رفت. جمهوری اسلامی در



همه‌ی زمینه‌ها از جمله در همه‌ی مراکز کار، پایه‌های قدرت خود را مستقر و محکم می‌کرد. کارگاه‌های مصادره شده را از دست کارگران می‌گرفت. فعالین کارگری را دستگیر و به زندان می‌انداخت. اعتصابات درون کارخانه‌ها و تظاهرات خیابانی توده‌های کارگر بیکار در شهرهای مختلف را به گلوله می‌بست. در چنین شرایطی، «شوراهای کارگری» سردرگم و فاقد جهت‌گیری استخوان‌دار ضد سرمایه‌داری نیز اندک اندک اعتبار خود را از دست می‌دادند. این کاملاً مفروض است، که در چنین کمیته‌ها و اجتماعاتی، کارگران بلافاصله صف پیاده نظام می‌شوند و عناصر بورژوازی نیز پست‌های فرمان‌دهی را میان خود تقسیم می‌کنند. حضور سازمان‌های چپ و به خصوص کومه‌له در خیزش سراسری و فعالیت دامنه‌دارش در

باروت سرمایه‌ستیزی خودجوش آن‌ها را چاشنی احتراق «جنبش حق تعیین سرنوشت ملی» کرد. کارگران را از سنگر واقعی جدال با سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری بیرون کشید و نیروی پیشمرگ جنگ و ستیزهای ناسیونالیستی ساخت. توده‌های کارگر کرد به نفرین شده‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر تعلق داشتند. آن‌ها در ماه‌های پیش از سقوط رژیم شاه به طور سراسری وارد میدان مبارزه شدند. استقرار دولت اسلامی بورژوازی، وقفه‌ای در این مبارزات پدید نیاورد، بالعکس آغاز فاز تازه‌ای برای تشدید آن و تعمیق انتظارات شد. روی‌گردانی بخش بسیار بزرگی از توده‌های کارگر و فرودست کردستان در روزهای پیش و پس انقلاب بهمن از حزب دموکرات کردستان و استقبال آنان از یک نیروی سیاسی



کنند و آن‌ها را در سیطره‌ی نفوذ شوراهای کارگران و زحمت‌کشان در آورند. در سراسر کردستان مسلح شوند و این تسلیح انقلابی را ساز و برگ دفاع از برنامه ریزی شورایی مراکز کار و تولید و زندگی انسان‌ها در برابر ارتش جمهوری اسلامی بنمایند. با پیگیری این فرایند، کل توده‌ی کارگر و استثمار شونده‌ی کردستان را در مقابل سرمایه‌داران، مالکان زمین، فئودال‌ها و دولت بورژوازی اسلامی به صف کنند. رفع هر نوع تبعیض جنسی و قومی، مبارزه علیه هر شکل بی‌حقوقی زنان، ممنوع ساختن کار کودکان، بهداشت و آموزش رایگان، مصادره اماکن دولتی و مجتمعات متعلق به سرمایه‌داران و واگذاری آن‌ها به افراد فاقد مسکن و مانند این‌ها را دستور کار فوری خود سازند. و دست به کار پیوند هر چه مستحکم‌تر با جنبش کارگری در سراسر ایران گردند. از همه‌ی راه‌های ممکن برای جلب هم‌بستگی انترناسیونالیستی کارگران جهان تلاش نمایند. آن‌ها اگر اسیر راه‌حل‌های کاپیتالیستی احزاب راست و چپ بورژوازی و کمونیسم خلقی مائوئیستی و لنینی نبودند، می‌توانستند بیش‌تر اهداف بالا را جامه عمل پوشانند. ما شاهد بودیم که با ورود ارتش متجاوز جمهوری اسلامی به کردستان، همین کارگران هم‌راه و هم‌دوش سایر استثمار شونده‌گان، حماسی‌ترین صحنه‌های مبارزه و مقاومت را پدید آوردند. آن‌ها به پا خاستند، اما نه با صف مستقل طبقاتی ضد سرمایه‌داری، بلکه به فرمان بورژوازی و کمونیسم خلقی مائوئیستی که هر دو بیرق «خودمختاری طلبی» یا «حق تعیین سرنوشت ملی خلق کرد»! را بر دوش می‌کشیدند.

دولت اسلامی بورژوازی با شروع جنگ، همه‌ی سلاح‌ها را از تمامی زرادخانه‌های خود بیرون آورد. فقط از دین و شریعت برای تحکیم پایه‌های قدرت خود سود نبرد. حربه‌ی بشرگش ناسیونالیسم را نیز به خدمت گرفت. رژیم‌ی که در پیشینه‌ی تاریخی مسلکی خود، باورسالاری فاشیستی اسلامی را تقدیس و «وطن پرستی» بورژوازی را تقبیح می‌نمود، اینک از آخور و توپره یک‌جا می‌خورد، هر دو سلاح زهرآگین را با تمامی قدرت و صلابت و غدارمندی به قلب هر مخالف خود شلیک می‌نمود تا سرمایه‌داری و رژیم گند و خون و وحشت سرمایه را از خطر کمونیسم و جنبش کارگری مصون نگه دارد. در پرتو کل این درندگی‌ها و شُست و شوی مغزی‌ها و ترفندبازی‌ها بود، که رژیم قادر به حفظ

حمایت از استثمارشوندگان کارگر و دهقان، برای نخستین بار، شیرازه‌ی استیلای بلامنازع احزاب رسمی ارتجاع بورژوازی کرد بر جنبش‌های اجتماعی و ضد رژیم‌ی درون کردستان را به ورطه‌ی فروپاشی راند. جمعیت عظیمی از کارگران و دهقانان منطقه به کومه‌له پیوستند. این امر یا صف آریایی گسترده و چشم‌گیر توده‌های کارگر کرد، در پشت سر نیرویی که خود را کمونیست می‌نامید، ظرفیت عظیم و جوشان این جمعیت برای مبارزه علیه سرمایه‌داری را نشان می‌داد. اما پاسخ کومه‌له و بعدها حزب کمونیست ایران و کل جریانات چپ به این جهت‌گیری کارگران، سخت زیان‌بار و بدفرجام بود. «کمونیسم» کومه‌له نه فقط کمکی به بالندگی و صف آریایی مستقل توده‌ی کارگر علیه بردگی مزدی نمود، که

دارای اسم و رسم چپ و کمونیسم (کومه‌له)، گواه آمادگی کارگران برای استقبال از یک خیزش نوین با روی کرد رادیکال طبقاتی بود. همه چیز بانگ می‌زد که دو راه حل متضاد: بدیل ضد کار مزدی پرولتاریا در یک سوی و راه‌حل‌های ارتجاعی بورژوازی در سوی دیگر، در مقابل هم دیگر، قرار دارند. جنبش کارگری کردستان این فرصت را داشت که در سرتاسر جامعه‌ی کردستان، در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، کوره‌پزخانه‌ها، مزارع، مدارس، مراکز درمانی، موسسات حمل و نقل و...، شوراهای ضد سرمایه‌داری خود را تشکیل دهد. شوراها همه‌ی مراکز کار را تصرف کنند و برنامه ریزی کار و تولید واحدها را در دست گیرند. مالکیت فئودال‌ها و سرمای‌داران بر مزارع، باغات و کشت و صنعت‌ها را لغو



خود شد، مبارزات روز توده‌ی کارگر را به گونه‌ای چشم‌گیر به عقب راند. موج اعتصابات و اعتراضات کارگری را از خروش انداخت. اعتصاب برای افزایش دست‌مزد را «هتک حرمت خون شهیدان جنگ» خواند! جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از موقعیت ضعیف و فرومانده‌ی جنبش کارگری توانست از این حد نیز بیش‌تر پیش‌تازد و در میان کارگران شکاف اندازد. شوراهای اسلامی را به نهادهای کارساز جاسوسی و پلیسی و تفتیش عقاید درون توده‌ی کارگر مبدل ساخت و آن‌ها را علیه کارگران مبارز بسیج کرد. خسارت مالی جنگ در حوزه‌ی نابود شدن مواد خام و کالاهای کمکی به ۱۶۲ میلیارد و در سایر قلمروها به بالاتر از ۴۴۰ میلیارد دلار رسید. گل این خسارت‌ها یک‌راست بر زندگی توده‌های طبقه‌ی کارگر سرریز گردید. جنگ به رژیم اسلامی فرصت داد، تا سازمان‌دهی فاشیستی خود برای سرکوب مبارزات جاری کارگران و در هم کوبیدن هر نطفه‌ی اتحاد و تشکل ضد سرمایه‌داری فعالین کارگری را بیش‌از پیش توسعه دهد و مستقر گرداند. تمامی مراکز کار را محل یکه‌تازی نهادهای شکار، سرکوب و کشتار فعالان سیاسی و کارگر کرد. نام این نهادها را انجمن‌های اسلامی، شوراهای اسلامی کار، خانه‌ی کارگر، انجمن‌های صنفی، حراست و مانند این‌ها نهاد. جنبش کارگری در تمامی تار و پود خود، در کارخانه، مدرسه، بیمارستان، دانش‌گاه، راه و جاده و... در عمق خانه‌ها و آلونک‌ها، خیابان‌ها و محله‌ها، در همه جا، به صورت فاجعه‌باری زیر نظارت، نفوذ، بازرسی و میدان‌داری یکه‌تاز و سراسر فاشیستی این انجمن‌ها و سازمان‌ها واقع شد. در این میان، نیروهایی که بعدها خود را اصلاح‌طلبان حکومتی خواندند، دار و دسته‌ی دوم خردادی‌ها، خاتمی‌چی‌ها و همه‌ی اپوزیسیون‌های اندرونی جمهوری اسلامی، در سازمان‌دهی گل‌بربریت فاشیستی دینی علیه جنبش کارگری، علیه مخالفان و برای دوام پایه‌های قدرت سرمایه و رژیم، نه فقط هیچ دست‌کمی از سایر جناح‌های جنایت‌پیشه‌ی بورژوازی نداشتند، که استخوان‌بندی اصلی این توحش‌ها را تشکیل می‌دادند.

نگاه _ دفتر سی و چهارم

سندیکاها و گروه‌های رنگارنگ اپوزیسیون را دارد. دولت رفسنجانی چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌داری ایران را کوره‌های به هم پیوسته‌ی آدم‌سوزی کرد. بر اساس آمارهای منتشره دولتی در طول هشت سال ریاست جمهوری او، سطح دست‌مزد ماهانه‌ی کارگران از ۲۴۹۰ تومان به ۲۵۴۶۶ تومان رسید. در طول همین مدت، نرخ برابری ریال با دلار، که معتبرترین شاخص بالا رفتن قیمت‌ها در بازار سرمایه‌داری ایران است، از ۹ تومان به ۱۷۵ تومان افزایش یافت. به بیان شفاف‌تر، در حالی که قیمت مایحتاج اولیه‌ی معیشتی توده‌ی کارگر یا بهای بازتولید نیروی کار، حتی در نازل‌ترین سطح ممکن ۲۰ برابر فوران می‌کرد، منحنی افزایش مزدها در صعودی‌ترین نقطه‌ی خود فقط به ۸ برابر بالغ می‌شد. فشارکوبنده و خردکننده‌ی استثمار کارگران، حتی اگر از افزایش‌های چندین برابری ناشی از سیر تصاعدی و جهش‌وار اضافه‌ارزش‌های نسبی چشم‌پوشی کنیم، باز هم دو و نیم برابر بالا رفته است. در رژیم شاه، حتی در شکوفاترین و پُر رونق‌ترین دوره‌ها ما با نرخ استثمارهای ۳۰۰ و ۴۰۰ درصدی مواجه بودیم. این نرخ در دوران سازندگی فاشیستی تیم رفسنجانی مرز ۱۱۰۰ و ۱۲۰۰ درصد را پشت سر نهاد. فاصله‌ی زمانی میان ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، در همان حال که توفان خصوصی‌سازی با کوبنده‌ترین سرعت و شدت بساط مالکیت دولتی را جمع می‌نمود، اما دولت سرمایه‌داری از تمامی دوره‌های دیگر تاریخ سرمایه‌داری ایران، حتی بیش‌از کلیه ممالک روز دنیا، در بازسازی چرخه‌ی ارزش‌افزایی سرمایه‌ی اجتماعی کشور و چالش بحران سرکش اقتصادی ایفای نقش می‌نمود. فشارافزاینده‌ی سرمایه و دولت روز آن بر گرده‌ی کارگران، فقر، بدبختی، آثار جنگ بر وضعیت روز زندگی کارگران هنوز پا بر جا بود. این بلیه‌ها از پیش بر سر کارگران آوار بود، اما با آغاز کار دولت رفسنجانی بسیار حادث‌تر و وخیم‌تر گردید. هنوز سال دوم «سازندگی» فاشیستی به پایان نرسیده بود، که تندباد اعتراضات و اعتصابات کارگری شروع به توفیند کرد. جنبش کارگری ایران به لحاظ تدارک‌پیکار در شرایط نامساعد و حتی وخیم قرار داشت. بیکارسازی توده‌ی عظیمی از کارگران مجتمع کفش ملی، خشم ۱۳ هزار کارگر را در ۲۲ کارخانه برانگیخت. آن‌ها به هم پیوستند، دست در دست هم، هم‌رزم و هم‌صدا، چرخ کار و تولید را در سراسر این تراست غول‌پیکر صنعتی از چرخش باز

داشتند. توده‌ی کارگر شاغل در واحد «آزاده» دست به اعتصاب زد. اعتصاب هفت روز تمام به طول انجامید. آن‌ها در چند مورد با نیروهای مسلح دولت سرمایه‌داری مواجه شدند. در یکی از کارخانه‌ها، عده‌ای از مزدوران را به گروگان گرفتند و آزادی آن‌ها را به آزاد شدن تمامی رفقای زندانی هم‌زنجیر موکول نمودند. اعتصاب در روز هفتم با قبول شفاهی برخی مطالبات از سوی سرمایه‌داران و دولت سرمایه‌داری به انتها رسید و کارگران به سر کار باز گشتند. مدیریت جدید شرکت ایران خودرو در اولین یورش بربرمنشانه‌ی خود علیه توده‌های کارگر، حکم اخراج کارگران قراردادی را صادر کرد. کارگران به محض شنیدن این خبر دست از کار کشیدند. شدت هراس و ترس کارفرما از کارگران تا آن‌جا پیش رفت، که سراسیمه و بدون فوت وقت دستور داد همه‌ی احکام اخراج باطل گردد. شورش گسترده‌ی زنان کارگر علیه چهار برابر شدن اجاره‌بهای خانه‌های مسکونی در پیکان شهر، در پاییز ۱۳۷۴، به این انجامید که غروی در میان تعجب همه‌ی معترضان کارگر اعلام داشت که مصوبه‌ی شهرداری ملغی است. آن‌ها از این فراتر رفتند و طرح طبقه‌بندی مشاغل را به سرمایه‌دار شرکت قبولانند.

اعتصاب بیش‌از ۱۰ هزار کارگر در ۱۸۰ کوره پزخانه‌ی پیرامون شهر همدان در خرداد سال ۱۳۶۹ نیز یکی از این خیزش‌ها و کارزارها بود. دلیل اعتصاب تشدید روزافزون فشار استثمار کارگران، کاهش سهمگین دست‌مزدهای واقعی و تنزل خردکننده و مرگ‌بار سطح معیشت آنان بود. در روز هفتم اعتصاب، قوای قهر سرمایه‌داری میدان گردید. سپاه پاسداران با شبیخون‌های گسترده و یورش شبانه به کومه‌های مسکونی کارگران شروع به دستگیری فعالان اعتصاب کرد. در طول مدتی کوتاه، ۴۰۰ کارگر آجرپز را دستگیر و روانه‌ی شکنجه‌گاه ساختند. کارگران به اعتصاب ادامه دادند و خواست آزادی هم‌زنجیران را بر مطالبه‌ی افزایش مزدها افزودند. سرمایه‌داران و قوای قهر آن‌ها، لحظه‌به‌لحظه حلقه‌ی فشار را تنگ‌تر کردند، در حالی که آجرپزان به شدت تنها بودند. کارگران کارخانه‌ها و مراکز دیگر کار، آن‌ها را تنها گذاشتند، به حمایت از آنان برخاستند، دست‌هم‌بستگی به سوی آن‌ها دراز نکردند. در چنین وضعی، امید به پیروزی رنگ باخت و توده‌ی کارگر آجرپز پس از هفده روز تعطیل چرخه‌ی تولید، چاره‌ی کار را در عقب‌نشینی دید. کارگران اعلام داشتند،



که در صورت آزادی گُل رفقای هم زنجیر به سر کار باز می گردند و دولت سرمایه به قبول این خواست رضایت داد.

اعتصاب کارگران نساجی های شمال با چهار هزار کارگر نساجی به شهر برای افزایش دست مزد شروع شد. آن ها از هم زنجیران خویش در صنایع نساجی شمال، اصفهان و شهرهای دیگر کمک خواستند. کارگران صنایع چوب، کاغذسازی، نیرو و شیلات هم بستگی خویش را با اعتصاب کنندگان ابراز داشتند. اعتصاب کارگران «میلیران» در اعتراض به عدم دریافت دست مزد با تلاش برای بیرون آوردن اعتصاب از چهاردیواری کارخانه آغاز شد. کارگران کوشیدند به تعطیلی چرخ تولید بسنده ننمایند و مبارزه ی خود را مبارزه ی شمار هر چه کثیرتر آحاد طبقه ی خویش کنند. صدها کارگر شاغل در ۴۲ کوره پزخانه ی اطراف ارومیه در صبح روز دوم فروردین ۱۳۷۳ یک صدا و متحد برای افزایش دست مزد دست از کار کشیدند. ۵۰۰ کارگر شرکت چوب اسالم نیز علیه سطح نازل دست مزد اعتصاب کردند. آن ها جاده ی میان اسالم و رشت را مسدود ساختند و از گُل عابران خواستار حمایت شدند. اعتصاب کارگران بنز خاور با خواست افزایش دست مزد، بهبود شرایط کار و ایمنی محیط اشتغال، رایگان شدن هزینه ی ناهار، و پاداش سالانه در روز سی و یکم تیر ۱۳۷۴ آغاز شد. سرمایه دار شرکت «خودروسازان» در خرداد ۱۳۷۴ به کارگران اخطار داد، که اخراج خواهند شد و در صورت نیاز سرمایه داران زامیاد، شاید به آن شرکت منتقل گردند. کارگران به مقاومت برخاستند و دست به اعتصاب زدند. رژیم سرمایه مطابق معمول نیروی سرکوب خود را روانه ی کارخانه کرد، تعدادی از کارگران را دستگیر و روانه ی سیاه چال های شکنجه نمود و اعتصاب به نتیجه ای نرسید.

در دوره ی اول ریاست جمهوری احمدی نژاد، در سال ۸۷، بر اساس برخی گزارشات منتشر شده، بیش از ۲۵ اعتصاب صورت گرفت. در سال ۸۸، تعطیلی واحدهای کار و تولید ادامه یافت. در طول این سالف بیش از ۱۰۰۰ واحد درهای خود را به روی کارگران بستند، انبوه کارگران بیکار را روانه ی فقر، دربه دری و خانه نشینی کردند و خود سرمایه های تولید شده توسط این کارگران را بر هم انباشته و راهی عرصه ی دیگر تولید گردیدند. خواسته های اولیه ی کارگران در اعتراضات خود، برخاسته از همین شرایط و هستی بود. بازگشت به کار، پرداخت دستمزدهای معوقه و اعتراض به

بیکارسازی. اهم حوزه های پیش ریز سرمایه، که در آن ها اعتصاب و اعتراض کارگران بیش از حوزه های دیگر بود و انعکاس داشت، عبارت بودند از: کوره پزخانه های شیبستر، اداره ی مخابرات سنندج، مجتمع نیشکر هفت تپه، کارخانه ی کرپ ناز، پتروشیمی پلی اتیلن، شرکت شوکا، معلمان حق التدریسی، ریندگی پردیس، کارخانه ی فمند، صنایع فلزی تهران، پروژه ی ساخت شهر ارومیه، پارس متال، شرکت رگا، نساجی سیمین، واکن سازی گارس اراک، چینی البرز، احیاگستر سبز، شرکت آی تی آی، شهرداری اهواز، قند کامیاب، صنایع مخابراتی راه دور، کارخانه ی مخابراتی شیراز، تاکسی رانان تربت حیدریه، شرکت اتوبوس رانی خرمشهر و آلومینیم اراک. تعداد گُل اعتراضات و اعتصابات کارگری در این سال به ۲۰۵ رسید، که حدود ۴۵ درصد آن ها به شکل اعتصاب بود.

سال ۸۹ به بیکارسازی نزدیک به ۵۰ درصد واحدهای کار افزایش یافت. ۷۰۰ واحد کار و تولید را در این سال تعطیل کردند و سرمایه های خود را به حوزه ها و مناطق دیگر و خارج از کشور، آن جا که سود بیش تری حاصل می کنند، منتقل کردند و توده های کارگرا گرسنه، بی سرپناه، راهی برهوت بیکاری کردند. این بیکارسازی ها یا با بستن درب واحد کار به روی کارگران صورت گرفت و یا بخشی از نیروی کار مزدی آواره و راهی فقر و بدبختی گردید، بدون این که صدایی از سایر هم زنجیران آن ها که کاری داشتند و نانی برای خانواده ی خود به دست می آوردند، در حمایت و بازگشت به کار، در آید. مناطق صنعتی و کار در اطراف تهران حدود ۴۹ درصد و قزوین ۸۰ درصد از نیروی کار را در آمار بیکاری ثبت کردند. فقط در عسلویه ۵۲ هزار کارگر بیکار شدند. در این منطقه، ۷ فاز به سپاه پاسداران و بخش های مختلف اقتصادی این غول عظیم واگذار شد. در گُل ایران، نیم میلیون کارگر از کار بیکار شدند. گزارش های نهادهای سرمایه ی جمهوری اسلامی خبر از بیکاری ۵۰ درصد نیروی کار در سنین ۱۵ تا ۲۹ در این سال می دهد. گُل اعتراضات این سال، مانند سال پیش، به رقم بالای ۲۴۸ رسید که از آن ۳۱ درصد اعتصاب و ۵۹ درصد اعتراض بود. کاهش اعتصابات به طور طبیعی ناشی از نبود کار برای اعتصاب بود. کارخانه ی لوله سازی اهواز، ترمینال زاگرس اهواز، باراندازان آبادان، اتوبوس رانی اهواز، شرکت رامکو (پتروشیمی فجر)، مجتمع گوشت فارس، صنایع فلزی

تهران، کارخانه ی گندله سازی سیرجان، فولاد میبد، معادن ذغال سنگ طبس، شرکت واحد اتوبوس رانی تهران، کارخانه ی سنگ گل گهر و سد داریان از اهم مراکز اعتصاب کارگران علیه اجحافات سرمایه داران بود.

سال ۹۰، سال گسترش فقر، ادامه ی بیکارسازی ها و هجوم سرمایه داران به دستمزدهای سلاخی شده در زیر حد فقر و شبه رایگان کردن کارگران بود. در این سال، پروسه ی تعطیل واحدهای کار و تولید وارد فاز نجومی شد و طبق گزارش عمال دولتی سرمایه، رقم آن به ۱۲۰۰ واحد رسید. اهم اعتصابات و اعتراضات این سال حول دستمزدهای معوقه دور می زد. گُل اعتراضات کارگری به تعداد ۴۰۷ رسید، که از این تعداد ۷۹ اعتصاب (۱۹ درصد) بود. کارگران در همه ی شهرها، در پهن دشت گسترده ی این جهنم، در حال مبارزه، اعتصاب، عصیان و نشان دادن خشم و قهر خود علیه سرمایه، سرمایه داران و دولت آن ها بودند. کارگران کرمان خودرو، کاغذ سازی مراغه، ایرانیت شهر ری، روغن نباتی نازگل کرمانشاه، فولاد سباران، سوخت فلزات ابهر، چکیده ی صنت ساوجبلاغ، پارس جنوبی، فناوری شیمیایی گلان، سد بندسیر سنندج، ایران خودرو تبریز، مخابرات راه دور شیراز، فارسیت درود، درخشان ماکارون پارس، سبلان پارچه اردبیل، سیلوی روکندی اردبیل، کوره های آجرپزی رشتخوار، کاغذ سازی کارون، گوشت ریاران، پارسون خرم آباد، ایران خودرو دیزل، تاژ قزوین، معدن طلای آق دره از جمله مراکز کار اعتراضی بودند.

سال ۹۱ با تعطیلی ۵۰ درصدی صنایع فرش اصفهان و بیکار کردن هزاران کارگر با مزدهای شبه رایگان آغاز می شود و بیکار کردن دو هزار کارگر شرکت عظیم راه آهن تراورس ادامه می یابد. کارگران یک سوم خودروسازی ها در این سال بیکار می شوند و چهار هزار کارگر کوره پزخانه های پاکدشت با دستمزدهای زیر حد فقر تعیین شده توسط سرمایه داران راهی برهوت فقر بیش تر می گردند. در این سال، غول مخوف راسیسم علیه کارگران افغان سر از آستین بیرون می آورد و اخراج این توده های زحمت کش در واحدهای کار و تولید، که همواره در جهنم سرمایه داری ایران مورد ستم دوگانه اند، را نشانه می گیرد. بیکار کردن کارگران در مراکز کار شهرهای یاسوج، ماهشهر، هرمزگان، قزوین و کاشان ادامه می یابد. گُل اعتراضات و اعتصابات این سال به رقم ۲۴۲ می رسد، که از آن



۶۹ درصد اعتراض و ۳۱ درصد اعتصابند. کارگران شرکت های کشت و صنعت کارون، کارخانجات صنایع فلزی، رانندگان کامیون، ترمجین، فولاد زاگرس، نساجی مازندران، شرکت حمل و نقل ریلی هستیا و تراورس، سیمان سپاهان، رانندگان سیمان خزر، نساجی مازندران و پتروشیمی اصفهان از جمله مراکز کاری هستند که مبارزه ی طبقاتی کارگران در آن ها برای بقا شدید است. کارگران اخراج می شوند، بیکار و گرسنه اعتراض می کنند، نیروهای سرکوب سرمایه حمله می کنند، دستگیر می کنند، ضرب و جرح، گرانی شلاق ستم طبقاتی بر تن کارگران می بارد. در همین سال، مجلس اسلامی سرمایه اعلام می کند نیم میلیون زن کارگر با یک دهم دست مزد زیر حد فقر نان آور خانواده های خود هستند. افزون بر این ها، موج جدیدی از مهاجرت کارگران از مراکز شهرها به حاشیه نشینی، با افزایش ۵۰ درصدی اجاره ی بها آغاز می شود. هم زمان «مرکز آمار» سرمایه گزارش می دهد، که بین سال های ۷۵ تا ۸۵ بیش از ۵ هزار روستا از جغرافیای ایران سرمایه حذف شده اند و ساکنان فقیر آن ها راهی کپرنشینی در شهرها شده اند. ترک تحصیل فرزندان کارگران به علت شیوع فقر و بیکاری والدین آن ها آغاز می گردد و این کودکان به خیل انبوه کارگران بیکار، دست فروش و دیگر حوزه های سرمایه اضافه می گردند. شورش های توده ای در شهرهای نیشابور و اصفهان از نوع جدیدی از مبارزه ی طبقاتی کارگران علیه نظم سرمایه خبر می دهد. نیروهای امنیتی از شورش قریب الوقوع توده های گرسنه در شهرهای بزرگ گزارش می دهند. موج خودکشی جوانان بیکار، اپیدمی دیگر سرمایه است که به جان طبقه ی کارگر شلاق مرگ می زند. در این میان، کارفرمایان نیز جهت حصول سودهای نجومی تر به کارگران اعلام می کنند: یا قبول کار بی قرارداد یا اخراج! و به این ترتیب، قراردادهای سفید امضا در محیط های کار و تولید متداول تر می گردد. سال ۹۲ با ادامه ی بیکارسازی ها آغاز می گردد. در این سال به طور متوسط ۵۵ درصد کارگران کارخانه ها بیکار شده اند. حوزه های پیش ریز سرمایه نظیر ۱۳۷ واحد قطعه سازی با شروع تحریم های جدید، ۵۰ درصد نیروی کار خود را اخراج می کنند. تعویق دستمزدهای کارگران به ماه ها کشیده می شود و کارگرانی که تا کنون دست به مبارزه، اعتاب و اعتراض می زدند حال مبارزه می کنند، فریاد اعتراض سر می دهند و می کوشند تا قدرت خود را ظاهر سازند، اما

همه چیز حدیث تلخ فروماندگی، فرسودگی و تسلیم است. تا چندی پیش، راه اندازی اعتصاب برای دستمزدهای معوقه، حفظ کار و جلوگیری از اخراج، خواست هایی نازل، محقر و سازش کارانه تلقی می شد، از زبونی جنبش کارگری و استیلای سندیکالیسم خبر می داد و واقعا هم چنین بود، اما اکنون جنبش کارگری در زمین گیری، استیصال و تباهی، از پویه ی انحطاط سرمایه داری هم فراتر رفته است. بزرگ ترین فاجعه ی انسانی تاریخ است، که توده های کارگر ایران دریافت سه ماهه مزد از دستمزدهای معوقه ی شش ماهه و بیش تر

با وجودی که تعداد اعتصابات و اعتراضات کارگری در آبان نسبت به ماه پیش، و نیز سال پیش در همین ماه، کاهش چشم گیری داشت؛ لیکن اعتراضات کارگران بر علیه فقر، گرسنگی، بیکاری، آزادی کشی ها و... دولت سرمایه داری ایران در صحنه ای نه پندار متفاوت، اما گسترده تر و با هشتم و نهمین طبقاتی، در فیابان ها، کوچه ها و محلات کارگری اهدم شهرهای ایران ادامه یافت. ریشه ی تمامی شورش آبان کارگران، همان بود که ماه ها و سال ها به انفعال اعتصابات و اعتراضات از درون کارخانجات و مراکز کار انجامیده بود.

را فتح الفتوح بیکارها و رکورد پیروزی ها می بیند. گروه گروه در مقابل نهادهای سرمایه به التماس و درخواست دستمزدهای معوقه و بازگشت به کار به عجز و لابه می افتند. در چنین شرایطی، شوراها ی اسلامی سرمایه بعد سال ها سکوت و موج تنفر از جانب کارگران بر علیه آن ها، توسط سرمایه بار دیگر نش قبر می شوند تا در این وانفسالی که بر سر جنبش کارگری می رود، نقش بازی کنند. در این سال، قتل دو فعال کارگری افشین اسانلو و ستار بهشتی توسط عمال قانون و سرکوب سرمایه، قتل کول بران و آتش زدن کودکان

شین آباد، موجی از نفرت در بین کارگران بر علیه سرمایه برمی انگیزد. در سال مزبور، ۳۳۶ اعتصاب و اعتراض کارگری صورت می گیرد، که ۵۴ درصد اعتراض و ۶۶ درصد اعتصاب است. مراکز کاری که در آن ها مبارزه ای صورت گرفته، عبارتند از مجتمع فولاد اهواز، شرکت قطعات توربین شهریار، کارخانه ی نورد لوله صفا، شرکت صنعت دریایی ایران (صدرا)، فولاد زاگرس، تراکتورسازی تبریز، ذوب آهن کردستان، بیمارستان امیرکبیر، عسلویه در فاز ۱۵ و ۱۶، رانندگان کامیون شهرستان جم، کارخانه ی آلومینیم المهدی هرمزگان، کارخانه ی رسیت درود، نیشکر هفت تپه، شهرداری اهواز، شرکت محروسازان عسلویه، شهرداری شوشتر، رانندگان کامیون شهر کرد، کشتی سازی بندرعباس و راه آهن درود.

نظم سرمایه در هر دور بازتولید خود، بیگانگی انسان از کار خود، محصول کار و کلیت زندگی را، عمیق تر می کند. سرمایه هر قدر افزایش می یابد و گسترده تر دامنه ی خود را در پهنه ی گیتی می گسترد، کارگر را بیش تر و عمیق تر از رشد واقعی خود باز می دارد. نیرومندی سرمایه با فروماندگی کارگر ارتباط مستقیم دارد. سرمایه هر چه وسیع تر بساط قانون پهن می کند، کارگر را زبون تر، تسلیم تر و پیروتر از پیش به پویه ی سرمایه وابسته می نماید. در یک کلام، سرمایه در هر کدام از دم و بازدم هایش، عقل و شعور و شناخت کارگر را موحش تر از پیش به دار معیارها و موازین پویه ی ارزش افزایی خود میخ کوب می کند، سهمگین تر از قبل به توان چاره گری واقعی طبقاتی او شبیخون می زند، مرگ بارتز از پیش او را در منجلاب آن چه مقتضای ماندگاری نظام بردگی مزدی است ساقط می گرداند. این سرنوشتی است که ما کارگران در جهان

سرمایه و در ایران سرمایه در مقابل خود داریم و هر گاه بر علیه آن نستیزیم و این ستیز خود را با آگاهی طبقاتی بر منافع خود گره نزنیم، مستقل و سرمایه ستیز خود را در مقابل آن مجهز نکنیم و این سرمایه ستیزی را تا انتها علیه سرنگونی این نظم جهنمی و لغو کار مزدی پیش نبریم، سرنوشتی جز گردن نهادن بر آن چه این نظم جهنمی بر ما روا می دارد و حکم می کند نداریم.

نتیجه گیری از مبارزات کارگران ایران در طول سال ۱۳۹۵ نباید فقط به این محدود شود که می بایست آن را به افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار گسترش داد، بلکه پیش رفت آن و ریشه دوانیدن در میان کارگران،

ایجاد اعتماد به نیروی خود و درس آموزی از تجربه‌های خود در روند ایجاد هسته‌های شورایی کارگری بس مهم تر است. یکی از مسائلی که جنبش طبقه‌ی کارگر ایران از آن رنج می‌برد، اختلاف بین کارگران بر اساس قراردادهای کار آن‌ها است. بورژوازی بسیار خوب می‌داند که چگونه بخش‌های مختلف کارگری در حوزه‌های متفاوت و حتا یک حوزه‌ی معین پیش‌ریز سرمایه، را به جان یک‌دیگر بیاندازد، به طوری که یک گروه کارگران دست به اعتصاب و اعتراض می‌زند، دیگر کارگران حتا در همان واحد تولید منتهی با قراردادی دیگر نظیر موقت، سفید و غیره سکوت می‌کنند و از پشتیبانی کارگران معترض و اعتصابی خودداری می‌نمایند. این وضع اسفناک گاهی تا آن‌جا پیش می‌رود که هنگامی که نوبت به این گروه کارگران می‌رسد، گروه اولی سکوت می‌کند. مساله دیگر بی‌اعتنایی کامل کارگران یک‌شهر و یک جامعه محدود به اعتراضات کارگرانی است، که وضعی به غایت اسفناک‌تر از دیگران دارند. ایجاد قراردادهای رنگارنگ کار، تقسیم کردن کارگران به کارمندان، معلمان و غیره، سیاست اختلاف بیانداز و حکومت‌گن طبقه‌ی حاکم ایران و گلا دولت‌های سرمایه‌داری است. این سیاست فقط برای کارگران ضرر می‌آفریند و آن‌ها را از هم‌کاری و هم‌یاری یک‌دیگر باز می‌دارد. تقسیم کارگران به گروه‌های مختلف که همواره سیاست طبقه‌ی حاکمه بوده است، در برخی از این گروه‌ها این احساس غرور را به وجود می‌آورد، که گویا آن‌ها به طبقه‌ی خاصی غیر از طبقه‌ی کارگر تعلق دارند و این موقعیت برای آن‌ها مزیت ویژه‌ای می‌آفریند!! در حالی که این جز سراب چیز دیگری نیست و فقط یک احساس است، که مبنای واقعی ندارد و تنها معنای آن هدفی است که طبقه‌ی حاکمه سرمایه‌دار و دولت آن در پراکندگی کارگران دنبال می‌کند. نامیدن بخشی از طبقه‌ی کارگر با عنوان کارمند، معلم، بهیار و غیره فقط نامی است که کارگران را دچار فریب و اغوای تعلق به طبقه‌ای واهی می‌کند، که ثمره‌ی آن نصیب سرمایه‌داری می‌گردد. این در حالی است که ما همه کارگران مزدی یک نظام هستیم و به وسیله‌ی یک طبقه استثمار می‌شویم. بخش مهمی از طبقه‌ی کارگر ایران در حاشیه‌ی شهرها، کپرها و حلبی‌آبادها زندگی و کار می‌کنند (۲۰ میلیون حاشیه‌نشین شهرهای ایران طبق سرشماری سال ۱۳۹۵، مجلس شورای اسلامی سرمایه).

این توده‌ی عظیم، ارزان‌ترین نیروی کار ایران‌اند. بخش مهمی از آن‌ها سالیان دراز کاری نداشته‌اند. فقر تسلیم طلبانه این جمعیت عظیم طبقه‌ی کارگر ایران هیچ‌گونه هم‌دردی و هم‌یاری دیگر کارگران را بر نمی‌تابد. این فرودست‌ترین و بی‌پشت و پناه‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر که احتمالاً نزدیک به نیمی از طبقه‌ی کار ایران را تشکیل می‌دهد، جز حماسه‌های قبل یعنی شورش‌های سال‌های ۵۴ تا ۵۷ پشتوانه‌ی دیگری ندارند. کارگرانی که از هیچ چیز شانس نیاورده‌اند، نه کار ثابتی داشته و همیشه بدبخت‌ترین بوده‌اند و حتا از پشتیبانی هم‌زنجیران حوزه‌های دیگر سرمایه‌نصیبی نداشته‌اند. این پایین‌ترین اقشار کارگر ایران همراه با کارگران شهرداری‌ها اگر روزی متشکل شوند و دست به حرکت و اعتراض زنند، آن وقت می‌توان از جنبش‌گن طبقه‌ی کارگر ایران سخن گفت و به آن امیدوار بود. زیرا ما نمونه‌ی آن را در دوران انقلاب، که به شکست بهمن انجامید، دیدیم که چگونه آغازگر جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر ایران بودند. به همین دلیل و نیز به دلیل کثرت این نیروی عظیم و هم‌چنین فقر و بدبختی آن‌ها، طبقه‌ی کارگر ایران و به خصوص آن بخش آن که در کارخانه‌ها، موسسات تولیدی، توزیعی و خدماتی کار می‌کنند، بدون کمک، هم‌یاری و تشکل‌یابی این خیل عظیم قادر به هیچ حرکت موثر اجتماعی نخواهند بود. در عین حال، نه تنها تاریخچه‌ی نیرویی خارج از طبقه‌ی کارگر و از بالای سر آن نتوانسته حتا قدمی آن را به اهدافش نزدیک کند، احساس بی‌نیازی به نیروی بالای سر در یک یک اعتصابات و اعتراضات سال گذشته به خوبی نمایش این احساس کارگران است. مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری خودپو حتا آن‌جا که بی‌انسجام است، حتا آن‌جا که بر سر دست مزد و نان روزانه، بر سر دست مزدهای عقب‌افتاده می‌باشد، ماهیت واقعی مبارزه‌ی ضد کار مزدی است. در یکایک این اعتراضات و اعتصابات علیه نظام مزدی، بدون اتکا و توجه به‌های و هوی اتحادیه‌های رنگارنگ بالای سر خود و با اتکا به نیروی طبقاتی خود برنامه‌ریزی و عمل کرده است.

اعتراضات و اعتصابات کارگری در سال‌های بعد نیز به همین منوال ادامه می‌یابند، تا به سال ۹۵ می‌رسیم. تعداد اعتراضات و اعتصابات کارگران علیه سرمایه‌داری در سال ۱۳۹۵ به شکل قابل‌ملاحظه‌ای افزایش یافت، به طوری که در شش ماه اول این سال ۷۱ اعتصاب (تقریباً

۱۲ اعتصاب در ماه)، در سه ماهی سوم ۷۶ اعتصاب (۲۵ اعتصاب در ماه) و سه ماهی چهارم ۴۰ اعتصاب در هر ماه صورت گرفت، که این خود نشان می‌دهد تعداد اعتصاب‌ها در سه ماهی آخر این سال ۱,۵ برابر تعداد آن در سه ماهی سوم بوده است. علاوه بر این، گن حرکات کارگری نیز در همین سو افزایش داشته است، به طوری که تعداد آن در شش ماه اول سال ۶۶۶ حرکت، در سه ماهی دوم ۴۲۶ و در سه ماهی چهارم ۴۴۰ حرکت بوده است. روند مبارزه‌ی خودجوش طبقه‌ی کارگر ایران در طول تاریخ آن و در سراسر جهان کنونی بی‌نظیر بوده و هست. این، علی‌رغم همه‌ی تلاش‌های احزاب، اتحادیه‌های خود ساخته و نهادهای سرمایه‌داری در تحت کنترل در آوردن جنبش این طبقه بوده و هست. آن‌چه که خودجوش از درون طبقه‌ی کارگر می‌روید، ضد کار مزدی است. پیداست که رشد این جنبش همواره از جانب نیروهای اهریمنی سرمایه‌داری محدود می‌گردد. این جنبش در آن جایی که به دام اتحادیه‌ها و سازمان‌های رنگارنگ سرمایه‌داری می‌افتد و پرچم مبارزه‌ی ضد کار مزدی را به نفع این نهادها و منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار بر زمین می‌گذارد، به همان اندازه در مبارزه‌ی روزمره‌اش شکست می‌خورد. اما همان‌طور که همه می‌دانیم هرگز مطالبات امروزه‌ی کارگران، خواسته‌های فردای آن‌ها نیست؛ زیرا این خواسته‌ها موقتی هستند و فردا به امور بدهی تبدیل می‌شوند و مطالبات جدیدی جای آن‌ها را می‌گیرند. این روش مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر است. طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی روزمره‌اش بلافاصله لغو کار مزدی را مطرح نمی‌کند، اما همواره در این جهت حرکت می‌کند. به همین دلیل همواره به تجربیات خودش تکیه می‌کند.

روند مبارزات کارگری در سال ۹۶ در ادامه‌ی همان پروسه‌ای است، که در سال قبل شاهد بودیم. درصد اعتصابات در سه ماهی چهارم نسبت به سه ماهی سوم دو برابر شد. و این در حالی بود، که تعداد حرکات کارگری در همین مدت از ۴,۵ حرکت در روز در سه ماهی سوم به ۵,۴ حرکت در روز افزایش یافت. تعداد متوسط اعتصابات در روز نیز از یک اعتصاب در روز در سه ماهی سوم به ۲,۶ اعتصاب افزایش یافت. ارقام اعتصاب کارگری سال ۹۶ با سال قبل نیز قابل‌مقایسه است و رشد اعتصابات به خصوص از نیمه‌ی دوم سال ۹۶ نسبت به سال ۹۵ چشم‌گیر است. در حالی که اعتصابات در شش ماه اول سال



۹۵ حدود ۱۲ اعتصاب در ماه بود، در سال ۹۶ این رقم به ۵۶ اعتصاب در هر ماه رسید. ۷۶ اعتصاب در سه ماهه ی سوم سال ۹۵ به رقم ۹۴ اعتصاب در مدت مشابه سال ۹۶ افزایش یافت. سه ماهه ی چهارم سال ۹۵ شاهد ۱۲۱ اعتصاب بود، که در مدت مشابه سال ۹۶ به رقم ۲۳۴ (نزدیک به دو برابر) اعتصاب رسید. پیش رفت جنبش کارگری در شکل گسترش اعتصابات در اسفند بیش تر نمایان شد، به طوری که در این ماه ۱۹۹ حرکت کارگری صورت گرفت، که ۵۴ درصد آن به شکل اعتصاب ظهور کرد. رشد اعتصابات در سه ماهه ی چهارم سال ۹۶ ریشه در همان عواملی دارد، که موجب خیزش کارگران و بیکاران خیابان در ماه دی داشت. مبارزه در خیابان ها، ادامه ی مستقیم بیکارهای پیشین در کارخانه، بیمارستان، دانش گاه و سایر مراکز کار بود و به این ترتیب جنبشی که ریشه در مراکز کار داشت، در تاثیر متقابل با خیزش توده های فقیر کارگر شهرها بود.

اگر به تاریخ مبارزات کارگری و شرایط زندگی کارگران ایران چهل سال پیش بازگردیم، می بینیم که این فقط فقر و تنگ دستی آن ها نبود که زمینه ساز مبارزات آن ها می گشت، بلکه عنصر اصلی یعنی تضاد کار و سرمایه بود که اعتصابات توده ای را دامن می زد و اقشار عظیمی از کارگران را به حرکت در می آورد. آن هایی که مبارزات روز کارگران ایران را نتیجه استبداد خشن رژیم سرمایه، فقر عظیم توده های کارگر و آینده تاریک آن می دانند سخت در اشتباه اند. کارگران اروپا که بیش از صد سال است روح مبارزاتی ضد سرمایه داری خود را به روسای اتحادیه ها و احزاب رفرمیستی فروخته اند و به تکه نانی که سرمایه داران جلوی آن ها می اندازند راضی اند و حتی در دفاع از دستاوردهای مبارزاتی پیشین خود نیز عاجزند، را چگونه توجیه می کنند. کارگران می توانند اسیر توهم آفرینی های سرمایه دارانه شوند و سرنوشت خود را در تمکین کردن به رابطه ی خرید و فروش نیروی کار محدود نمایند. آن ها می توانند آینده خود و فرزندان شان را در مقابل دست مزدی ناچیز و در شرایطی که خود کوه های هرچه انبوتر سرمایه می آفرینند، به بورژوازی بفروشند و برای همیشه به روابط بردگی مزدی تمکین کنند و یا چنان که در سده ی نوزدهم و قبل از آن نشان دادند تا سرحد سرنوشتی این روابط و حتی در کمون پاریس به سرحد لغو کار مزدی برسند. سطح رشد جنبش کارگری از نازل بودن خواست های کارگران روشن نمی شود. این که

کارگران ایران و بخش مهمی از کارگران چین به خاطر دستمزدهای عقب افتاده مبارزه می کنند، عقب ماندگی مبارزاتی آن ها را نشان نمی دهد. ما در اروپا و امریکا هر ساله شاهد برخی اعتصابات کارگری هستیم، که انگیزه ی آن ها افزایش دست مزد و شرایط بهتر کار است؛ اما هیچ یک از آن ها بر مبنای مبارزه ی ضد سرمایه داری انجام نمی شود، بلکه همگی تحت رهبری اتحادیه ها و احزابی هستند که هدفی جز بقای روابط سرمایه داری ندارند. لذا تمامی این تلاش ها در نهایت به استحکام روابط کار مزدی می انجامد و کارگران هرچه بیش تر به سرنوشت خود در این روابط خو می گیرند. بنابراین در تمامی موارد ذکر شده این خود جنبش کارگری و سطح سازمان یافتگی شورایی ضد سرمایه داری آن است، که رشد و پیش رفت آن را نشان می دهد. خام فکری کارگر اروپایی که در چنبر توهنات سرمایه داری سرنوشت خود را با بقای سرمایه گره زده است و اعتماد مطلق به سازمان های بورژوایی اتحادیه ها و احزاب رنگارنگ آن دارد که گویا از منافع طبقاتی او دفاع می کنند، به جایی رسیده است که اگر این سرمایه ها سودهای کلان از گرده ی کارگران بیرون نکشند، اگر حتی این حداقلی که سرمایه داران به عنوان دست مزد، حق بیمه و بازنشستگی آن ها در نظر گرفته اند، چشم انداز روشنی که جلوگیری از افول نرخ سود باشد پیش چشم سرمایه داران ایجاد نکند و به طور عملی ضامن جلوگیری از این افول نباشد، همان طور که در بحران سال ۲۰۰۸ و بعد از آن شاهد بودیم، نه تنها افزایش سن کار (افزایش سن بازنشستگی)، سیال بودن روزهای کار (بدین معنی که هر گاه کارفرما احتیاج به نیروی کار نداشته، به راحتی آن را روانه ی خیل عظیم بیکاران می کند و هر گاه رونق اقتصادی در پیش بود نیروی کار را به کار می گیرد)، بلکه حتی سطح دستمزدها نیز پایین و پایین تر می رود. در این شرایط کارگرانی که هیچ سازمان خودپوی کارگری بر مبنای تضاد کار و سرمایه ندارند و همه ی امید خود را به سازمان های بورژوایی سرمایه بسته اند، هیچ راهی جز فرو رفتن در منجلاب بدبختی، فقر و ناامیدی ندارند. در این شرایط سرمایه و دولت آن تعیین کننده ی تمامی شرایط کار و نرخ خرید کار است و در واقع این کارگران هستند که یک جانبه سرنوشت خود را تسلیم این روابط کرده اند. این درست در شرایطی است، که سرمایه داری در کلیت خود و در سراسر جهان به چنان درجه ای از

استیصال و درماندگی در حل انبوه مشکلاتی که خود می آفریند رسیده است، به ورطه ی چنان کاهش نرخ سود سرمایه در سراسر جهان افتاده است، که هر یک از دولت های آن برای کسب حصه ای از این سود تا سرحد جنگ و نابودی یک دیگر پیش می روند، دیگر حتی اگر بخواهند در مقابل اعتراض کارگران گرنش و عقب نشینی کنند از حیث اقتصادی و امکانات امتیاز دادن به بن بست رسیده اند. به همین دلیل، شرایط عقب نشینی سرمایه داران در مقابل کارگران به حداقل خود رسیده است. لذا در این روند تنها سازمان دهی سرمایه ستیز کارگران است که می تواند بزرگ ترین پشتیبان آن ها در نبرد طبقاتی باشد. با وجودی که از کار انداختن چرخ تولید سود مهم ترین حربه ی کاری در دست ما علیه سرمایه است و با جوی که ما کارگران ایران به خصوص در اواخر سال به طور وسیعی از آن استفاده کردیم، اما محدود شدن اعتصاب در یک یا چند کارخانه بدون ارتباط و هماهنگی با یک دیگر تاثیر زیادی بر سرمایه داران و دولت آن ها ندارد. از قدیم گفته اند یک دست صدا ندارد، می بایست دست در دست یک دیگر دهیم و دامنه ی اعتصاب را از محدوده ی کارخانه و مراکز کار به یک جنبش سراسری و هماهنگ تبدیل کنیم. لازمه ی این کار بزرگ، سازمان دهی قدرت مند شورایی ضد کار مزدی است. اگر چنین سازمان هایی در درون جنبش خود ایجاد کنیم، نه تنها به اهداف عاجل خود دست می یابیم، بلکه به عاملی مهم در مبارزه ی طبقاتی جامعه در مقابل سرمایه داران و دولت آن ها تبدیل می شویم. با وجودی که ماه دی اوج طوفانی مبارزه ی طبقه ی کارگر ایران هر چند در صحنه هایی دیگر، یعنی خیابان و محله، بود و در این صحنه ها حماسه ها آفرید، اما مبارزه ی کارگران درون کارخانه ها و موسسات حوزه های پیش ریز سرمایه در این ماه نیز هم چنان مانند گذشته و حتی شدیدتر ادامه داشت. اوج گرفتن اعتصاب در این ماه نسبت به سایر حرکات کارگری، با رقم ۳۷ درصد، مشتمل بر ۳۶ اعتصاب بوده است که در دو سال گذشته در چیزی کم تر از یک ماه بی نظیر بوده است. این در حالی است، که در هفت روز طوفانی اعتراضات خیابانی هیچ گزارشی از هیچ اعتصابی داده نشده است. با وجودی که رژیم تا دندان مسلح سرمایه تمامی تلاش خود را کرد، که نه تنها حتی المقدور هیچ اعتصابی صورت نگیرد، بلکه به خصوص اعتصابات با

می شوند و بخشا و شاید عمدتا کارگران بیکار، بی خانمان ها و قشرهای هر چه فقیرتر جامعه ی کارگری ایران صورت گرفت، گفتیم. اما اگر از نقاط ضعف جنبش کارگری به طور کلی و ایران به خصوص نگوییم، نه تنها کم کاری کرده ایم، بلکه به خصوص انگار هیچ نگفته ایم. تمامی ارقام بالا از زنده و پُر جوش و خروشی این جنبش حکایت دارد. نکته ای که آن را در تمامی دنیای سرمایه داری با حدود ۵ میلیارد کارگر با جنبشی در سطوح مختلف، مستثنا می کند. حال چگونه است، که ما با این حال و با وجود ضدیت با سرمایه و مبارزه ی روزانه و حتا شدید - به گونه ای که شاهد آن بودیم - ناموفق و بدون نتیجه راهی کار روزانه و تولید سود می شویم و سرمایه را هرچه فربه تر می کنیم. آیا این نیست که

و تمامی حاکمان رژیم های سرمایه داری جهان با همه ی توان خود کوشیدند خیزش های عظیم خیابانی دی ماه توده های کارگر ایران، استمرار این بیکارها و سرکوب فهرآمیز و توحش بار این اعتراضات توسط ماشین جنایت و کشتار سرمایه را از ساحت ذهن ها و خاطره ها خارج سازند، به حاشیه رانند یا دور نگه دارند؛ زنان و دختران، هم راه پسران و مردان، صحنه آفرینان این جنبش بودند؛ مبارزه در خیابان ها ادامه ی مستقیم بیکارهای پیشین در کارخانه، بیمارستان، دانش گاه و سایر مراکز کار بود. این آخری از گزارش وزارت کشور دولت سرمایه به خوبی آشکار است. بنا به گزارش خبرگزاری دولتی «ایرنا»، سلمان سامانی، سخن گوی وزارت کشور، روز شنبه بیست و سوم دی ماه، در یک نشست خبری اعتراف

شورش توده های کارگر بیکار و گرسنه پیوند نخورد، اما نبرد کارگران عرصه ی کار هم چنان ادامه داشت. نبود گزارش در این مدت به معنی سکوت کارگران درون موسسات سرمایه نبوده است. این اعتصابات شامل موسسات بزرگی مانند کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه، فازهای ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ پارس جنوبی، شرکت کشت و صنعت آستان قدس در مشهد، سازمان راه داری و حمل و نقل جاده ای، کارگران شرکت پیمان کاری «تراورس» در خطوط راه آهن شمال شرق، کارگران نیروگاه یزد و غیره بود. به همین دلیل، مبارزات کارگران در حوزه های مختلف پیش ریز سرمایه در این ماه نه تنها کاهشی نداشت، بلکه از شدت و حدت بیش تری هم برخوردار بود. اما چگونه است که تاثیرات متقابل این دو، یعنی جنبش کارگری موسسات سرمایه و کارگران معترض در خیابان ها، کم و ناچیز است؟! ما به این مساله کمی پائین تر خواهیم پرداخت. اما قبل از این، ابتدا به سراغ طوفان اعتراضات خیابانی توده های کارگر گرسنه، بیکار و بی خانمان برویم. از ارقام فوق که بگذریم، تمامی گزارشات دال بر انبوه عظیم توده هایی است که با تجمع و تظاهرات بر علیه گرانی، گرسنگی، بیکاری، و ستم طبقاتی رژیم اسلامی سرمایه در ایران به خیابان ها آمدند و فریاد خشم خود را در طول هفت روز پُر فراز و نشیب مبارزه ی طبقاتی سر دادند. در این مدت کوتاه، طبق گزارشات مقامات سرمایه در ایران، ۵۹۵ تظاهرات و اعتراضات در ۹۱ شهر صورت گرفت. این ها شامل شهرهای بزرگ تا شهرستان های کوچکی بود، که تا مقطع تظاهرات کم تر کسی از وجودشان با خبر بود و حاشیه ی شهرهایی که نام شان برای نخستین بار شنیده می شد. ویژگی های این اعتراضات چنین بودند: گسترش سریع آن در مدت کوتاه هفت روز از چند شهر در استان خراسان به توده های سراسر ایران؛ توده های فقیر کارگر شهرها، ستون فقرات این اعتراضات بودند؛ نیروی جوان کارگری و فرزندان خانواده های کارگر، سلسله جنبان، انتشار دهنده و پیش برنده ی آن بودند. این جنبش دست رد بر سینه ی همه ی کسان، رهبران و سازمان های مدعی العمومی زد که در این مواقع به صورت قارچ از زمین سبز می شوند و ادعای رهبری دارند؛ همه ی جناح های طبقه ی حاکم، از اصلاح طلبان تا اصول گرا، احساس خطر کردند و به همین دلیل همه ی جناح های درون ساختار قدرت سرمایه



ما هنوز با سر سرمایه، بدون اتکا به نیروی طبقاتی خود و پراکنده مبارزه می کنیم. در جریان شورش ها و اعتراضات خیابانی همه از بی رهبری جنبش ما گفتند و بسیاری تلاش کردند رهبر ما باشند. حال آن که جنبش ما در هستی خود از ظرفیت کافی علیه نظام مزدی برخوردار است و ما قادریم سرنوشت زندگی و کار خود را در دست گیریم و احتیاجی به هیچ فرد، نیرو و سازمانی که بر ما فرمان روایی کند، نداریم. کافی است در همین نبردها، بر متن مبارزه ی روزمره ی مان و از سر نیاز بر اتکا به نیروی طبقاتی خود سازمان های شورایی ضد سرمایه داری خود را در محل کار، محله، کوچه، مدرسه و هر آن جا که حضور داریم در بستر نبرد طبقاتی علیه طبقه سرمایه دار و دولت آن بر پا کنیم، تا سرنوشت زندگی خود را در

کرد: در طول مدت پنج سال اخیر، ۴۳ هزار تجمع اعتراضی در ایران صورت گرفته است. حال اگر ماده درصد از این تجمعات را متعلق به جناحی و یا بخشی از طبقه ی حاکمه ی سرمایه دار ایران بر علیه بخش دیگر بدانیم، ۲۱ اعتراض و تجمع کارگری در هر روز در طول این مدت پنج سال از سوی کارگران زیر فشار بیکاری، گرسنگی، بی مسکنی، بی دارویی و همه ی اشکال بی حقوقی و محرمیت های ناشی از روابط تولیدی سرمایه داری صورت گرفته است. بنابراین، جنبش اعتراضی دی ماه بدون پیشینه نزد طبقه ی کارگر ایران نبوده است. تا این جا از نقاط قوت جنبش کارگری اعم از آن چه که در مراکز کار صورت می گیرد و حماسه هایی که در خیابان از جانب بخشا همین کارگران هنگامی که از کار روزانه فارق

دست گیریم. شوراهای کارگری ظرف مبارزه، آموزش خودگردانی جامعه، سازمان دهی مبارزه روزمره بر اساس لغو کار مزدی اند. ما نه تنها قادریم شوراهای کارگری لغو کار مزدی را از هم اکنون بر پا داریم، بلکه این تنها راه برون رفت از چارچوب قوانین روابط تولیدی سرمایه داری است. اگر ما مبارزات روزمره‌ی خود در زمینه‌ی دست مزد، نازل بودن آن، ساعات کار و کاهش آن، تامین یک زندگی با امکان معاش کافی در بازنشستگی و از کارافتادگی، برای روزهای بیکاری، سهم هرچه بیش تری برای سیستم درمانی بهتر، مدارس با کیفیت بهتر و کاملاً مجانی و غیره در به چالش کشیدن هرچه بیش تر اساس نظام کار مزدی از طریق سازمان‌های شورایی ضد کار مزدی خود انجام ندهیم، آن گاه که برآمدهایی نظیر مبارزات دی ماه به وقوع می پیوندند از نبود سازمان قدرت مند طبقاتی خود که کارگران بیکار خیابان، کپرنشینان کناره شهرها و کارگران عرصه‌ی کار را به هم می پیوندند، محروم هستیم و همین جاست که از لاش خوران سلطنت تا انواع اصلاح طلبان و رفرمیست‌های رنگارنگ خان یغما را برای خود فراهم می بینند که هیچ گاه خواب آن را نیز نمی دیدند.

جنبش کارگری ایران در سال ۹۷ قدم به مرتبه‌ای از ارتقای خود می گذارد، که در طول تاریخ حضورش در صحنه‌ی نبرد طبقاتی با حاکمان سرمایه چنین فضایی را تجربه نکرده بود. آن چه کارگران در طول این سال انجام دادند، در هیچ رقم و نموداری قابل بیان نیست. ناگفته پیداست، که ارقام اعتراضات و اعتصابات در طول این سه سال و حتا سال‌های گذشته‌ی جنبش کارگری گویای رشد جنبشی است که هیچ گاه و در هیچ شرایطی از تب و تاب نیفتاد و نخواهد افتاد. در این میان، سال ۹۷ شاهد کورسوهایی از جدایی تدریجی کارگران از پاسداران وفادار روابط تولیدی سرمایه داری، از سندیکالیست‌ها و رفرمیست‌ها، بود. این که کارگران تاکنون و علی‌رغم این همه اعتصاب، اعتراض، عصیان و شورش موفق نشده‌اند سازمان‌های شورایی خود را که نشان استقلال طبقاتی کارگران را بر پیشانی دارد به وجود آورند؛ بن بست شکل گیری و برپایی جنبش سازمان یافته‌ی شورایی سرمایه ستیز طبقه‌ی کارگر را بشکنند و وارد عرصه‌ی جدیدی از نبرد طبقاتی گردند، که کار سرمایه را برای همیشه یک سره کند و سنگ بنای تاریخ جدید بشریت را پایه گذاری

کند؛ اما بدین معنی نیست، که راه رسیدن به این اهداف چیزی جز ادامه‌ی نبرد طبقاتی است. رشد کل اعتراضات در سال ۹۶ نسبت به سال ۹۵ فقط ۹ درصد بود، حال آن که رشد اعتصابات سال ۹۶ نسبت به سال قبل از آن ۵۹ درصد بوده است. همین روند با شدت بیش تر و گسترده تر در سال ۹۷ ادامه یافته است، به طوری که رشد اعتراضات سال ۹۷ نسبت به سال قبل آن ۳۴ درصد است و در عین حال اعتصابات سال ۹۷ دو برابر (۱۲۰ درصد) سال ۹۶ می باشد. کل اعتراضات کارگری در این سال به ۱۶۶۲ رسید و از این رقم، ۹۱۰ اعتصاب بود. همه‌ی این ارقام از تعالی و تکامل جنبش کارگری ایران حکایت دارد. ذکر یک نکته در مورد ارقام اعتراضات سال ۹۶ ضروری است و آن این که خیزش کارگران و بیکاران خیابان در ماه دی این سال، در این جا منظور نگردیده و ارقام ذکر شده شامل آن بخش از جنبش کارگری است که ریشه‌ی مستقیم در واحدهای کار و تولید دارند. این جدایی فقط به منظور مقایسه‌ی حرکات کارگری مشابه انجام شده است. با وجود ارزشی که اعتراضات خیابانی کارگران در دی ماه سال گذشته بر روند بعدی جنبش کارگری از نظر بالا بردن روحیه شجاعت، مصمم بودن و بی باکی سایر کارگران داشته، اما اقدام به اعتصاب خارج از این که موفق و پیروز باشد یا نباشد، همواره مستلزم برنامه ریزی، توافق بر سر خواست‌ها، ایستادگی محکم و تحمل گرسنگی بیش تر خود و خانواده‌ی خود، تحمل شرایطی که به دستگیری و شکنجه می انجامد و غیره دارد. اعتصاب اغلب به تعالی جنبش کارگری، اعتماد به نفس، ایجاد ارتباطات جدید و سازمان دهی بهتر کارگران می انجامد. کارگران در نبردهای طولانی مدت با طبقه‌ی حاکمه و دستگاه مخوف دولتی ناچار دست به اعتصاب می زنند، اما اقدام به اعتصاب نیز احتیاج به پیشینه‌ای در بین کارگران دارد. بدین معنی که رشد و افزایش اعتصابات در طول یک دوره‌ی معین ماه و سال از دل اقدامات کوچکی بیرون می آید، که کم کم روحیه و شجاعت نبرد طبقاتی را در کارگران بالا می برد. بی جهت نیست که اغلب اعتصاب در مراکز کاری صورت می گیرد، که کارگزارانش تجربه‌هایی هر چند کوچک و ناچیز در این زمینه دارند. از این مهم تر، غالباً پرچم دار جنبش کارگری در این مورد کارگران واحدهایی هستند، که در این زمینه کوشش و تلاش بیش تری کرده‌اند و شجاعت خود را به قدر کافی نشان داده‌اند.

ما نمونه‌ی این را در جنبش پُر خروش و دامنه دار کارگران هفت تپه دیدیم. بارها شاهد این بوده‌ایم که در اعتصابات، هنگامی که کارگران اهداف مشخصی داشته‌اند، با شجاعت و جسارت کافی و بدون ترس از تجهیزات دشمن طبقاتی، اعتصاب خود را پیش برده‌اند. نکته‌ی دیگر هم بستگی و رشد تعلق طبقاتی بین کارگران است. کارگران در حین اعتصاب است، که آگاهی به قدرت طبقاتی و نیروی جمعی خود را کشف می کنند. رشد آگاهی به قدرت و تعلق طبقاتی خود را ما در طول سال ۹۷ بارها شاهد بودیم. کارگران راننده یک دیگر را جست و جو می کنند و با هم دست به جنبشی اعتصابی می زنند که با وجود پراکندگی کارگران حوزه‌ی حمل و نقل، در برنامه ریزی اعتصاب پیش برد آن و تماس روزانه در جنبش کارگری بی نظیر بوده است. کارگران هفت تپه جنبش خود را از محدوده‌ی مجتمع صنعتی به بیرون می برند و از آن جا نیز ندای هم بستگی با سایر کارگران سر می دهند. جالب و به وجد آورنده، این است که بسیاری کارگران به دست یاری هفت تپه‌ای‌ها پاسخ مثبت می دهند و به اعتصاب‌ها و اعتراض‌های خیابانی شدت می بخشند و درست در هیاهوی این مبارزه‌ی شگرف طبقاتی است که دانش جویان طبقه‌ی کارگر نیز ریشه‌های طبقاتی خود را می یابند و برای اولین بار در تاریخ جنبش این بخش جامعه، نام جنبش دانش جویی به خود نمی گیرند، بلکه این بار ندای «فرزند کارگرانیم، کنارشان مانیم» فضای شهرهای ایران را پُر می کند.

جنبش کارگری ایران در طول سال ۹۸ نیز چنین بوده است. بهار امسال در میان بلوای رژیم سرمایه داری ایران و رقبای بین المللی آن بر سر زیادت خواهی‌های منطقه‌ای و کوبیدن بر طبل جنگ میان رقبای تا دندان مسلح طبقات حاکمه می گذرد. رژیم سرمایه داری اسلامی ایران می کوشد با عریضه‌های جنگ طلبانه و هیاهوی دفاع از منافع ملی به محدود کردن خیزش‌های طبقاتی کارگران بپردازد. طبقه‌ی حاکمه ایران مصمم است به کمک تحریم‌های اقتصادی، فقر، تنگ دستی و بیکاری فوج کارگران ناشی از آن، از شدت اعتصابات و اعتراضات کارگران بکاهد. در این میان، طبیعی است که کارگران از پای نشینند. هر چند در نبود کار، تهدید به اخراج و بسته شدن مراکز کار از تعداد اعتصابات و اعتراضات کاسته شده، اما مبارزه‌ی طبقاتی با همان شدت گذشته ادامه دارد. تعداد کل اعتصابات و اعتراضات در سه



ماهه‌ی اول امسال به ۲۳۳ رسید، در حالی که در همین مدت زمانی در سال پیش ۴۱۹ بود که در سه ماهه‌ی آخر سال به ۴۴۳ افزایش یافت. بیکارسازی‌های گسترده‌ی کارگران، افزایش شدت و حشیانه‌ی استثمار، شبه‌رایگان بودن بهای نیروی کار و تعویق طولانی مدت پرداخت دست‌مزدها و مصادره‌ی جنایت کارانه‌ی مزدها توسط سرمایه‌داران و دولت اسلامی سرمایه که منجر به افزایش فشار گرسنگی، فقر، بی‌درویی و مرگ ناشی از فلاکت گردیده، از یک طرف و تلاش بی‌وقفه‌ی رفرمیسم منحنی‌سندیکالیستی و احزاب رفرمیسم چپ‌نما، هیچ‌یک موفق به انحراف، توقف و تسلیم جنبش کارگری نگردیده است. اما با وجودی که این جنبش دست‌رد بر سینه‌ی کُل نیروهائی که می‌خواهند بالای سر آن باشند و آن را آلت دست خود کنند و قدرت پیکار آن را مرکب صعود خود به اریکه‌ی قدرت کنند، دست‌رد کوبیده است؛ با وجودی که جنبش کارگری ایران در این مدت و در متن این مبارزات، گام‌های کوچک، اما موثری به جلو برداشته؛ لیکن در هیچ‌کجا و در هیچ مقطع زمانی از سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر به عنوان یک طبقه‌ی مستقل نمی‌توان سخن به میان آورد. زیرا سازمان مستقل طبقه‌ی کارگر متکی بر قدرت آحاد کارگران که مبارزات روزمره‌ی کارگران علیه سرمایه را سازمان‌دهی می‌کند و به پیش می‌برد، خود را آموزش می‌دهد و آگاهی طبقاتی توده‌های کارگر را در طی نبرد علیه نظام مزدی و تا نابودی این نظام دایما ارتقا می‌دهد، می‌باشد. چنین سازمانی را حتا جلدترین و نظامی‌ترین حاکمیت‌های سرمایه نمی‌توانند از میان بردارند که هیچ، بلکه مجبور به عقب‌نشینی و عاقبت شکست در برابر آن هم می‌شوند. عدم حضور و قدرت‌نمایی چنین سازمانی از جانب کارگران به وضوح احساس می‌شود و این کمبود و چالش در موقعیت کنونی بیش از هر زمانی احساس می‌گردد. سرنوشت طبقه‌ی کارگر ایران به چگونگی چالش این بُن‌بست گره خورده است. چالشی که در صورت پیروزی بر آن می‌تواند تا وسیع‌ترین اثرگذاری‌ها بر کُل جنبش کارگری جهانی نیز پیش‌تازد. آن چه که کارگران در شرایط کنونی احتیاج مبرم بدان دارند، بازشناسی قدرت تاریخ‌ساز پیکار طبقاتی خود، تبدیل این قدرت به آگاهی طبقاتی و سازمان دادن قدرت جنگ طبقاتی توده‌های خود در جنبش سازمان یافته‌ی شورایی، سراسری و ضد سرمایه‌داری است.

ماه مرداد و شهریور امسال، جنبش کارگری ایران شاهد فروکش هرچند محدود اعتراضات و اعتصابات علیه زیادت‌خواهی‌های سرمایه بود، به طوری که ارقام نیمه‌ی اول امسال ۳۳ درصد کم‌تر از مدت مشابه سال گذشته است و به ۵۲۷ در مقابل ۷۸۵ اعتصاب و اعتراض خیابانی در سال ۹۷ رسید. اعتصابات نه تنها از نظر تعداد کاهش یافت، ۳۷ اعتصاب در مرداد و شهریور امسال نسبت به ۸۳ و ۶۶ اعتصاب در همین مدت سال گذشته، بلکه چه از نظر تعداد و چه درصد از کُل حرکات کارگری ماه‌های گذشته امسال نیز کاهش داشته است. با وجودی که جنبش کارگری ایران تا حدودی نسبت به گذشته فروکش کرده است، اما حتا احکام سنگین به کارگران هفت تپه و به خاک و خون کشیدن کارگران هپکو از جانب رژیم اسلامی سرمایه نتوانست از گسترش و رشد هم‌بستگی طبقاتی کارگران جلوگیری کند. حمایت عملی کارگران آذربای و دیگر واحدهای سرمایه در ارک از کارگران هپکو نشانه‌ی درخشانی از این هم‌یاری طبقاتی است. طبقه‌ی حاکم که قدرت کارگران را بهتر از خود آن‌ها می‌شناسد و تجربه به او آموخته است که اگر این قدرت در ادامه‌ی نبرد خود علیه سرمایه، خودانگیخته سازمان‌دهی گردد و به شکل طبقاتی و آگاه به منافع خود وارد عمل شود دیگر زمین و زمان را برای سرمایه‌داران و دولت آن‌ها کُن فیکون خواهد کرد، سعی می‌کند و تا حدودی نیز موفق می‌شود که با ترفندهای مختلف از جمله دادن امتیازاتی هر چند بسیار ناچیز به بخش بسیار کوچکی از کارگران، آن‌ها را به زایده‌ی سیاسی خود تبدیل نماید. در هنگامی که توده‌های وسیع کارگران ایران در فقر، سیه‌روزی، ناامنی شغلی و وضعیت زندگی شان روز به روز وخیم‌تر می‌گردد، بخش عظیمی از کارگران صنایع نفت، پتروشیمی، صنایع فلزی و خودروسازی‌ها و صنایع وابسته به آن‌ها با وجود وضعیت اسف‌بار اقتصادی و معیشتی خود در سکوت کامل و بدون اعتنا به هم‌زنجیران خود به مامشات و امروز و فردا کردن در مقابل سرمایه‌داران، راه سکوت برگزیده‌اند! از طرف دیگر، اما کارگران در حال اعتراض به طور عموم توهانات زیادی را نسبت به سرمایه‌داران و دولت آن‌ها از دست داده‌اند و در مقابل اعتماد نسبی بیش‌تری به خود و نیروی طبقاتی خود به دست آورده‌اند. اکنون مدت هاست، که بخش‌های فعال درون جنبش‌های اعتصابی و اعتراضی کارگران از آن چنان نطفه‌های منسجم خودپو و خودانگیخته

و نسبتاً پایداری برخوردار شده‌اند که نبض جنبش سرمایه‌ستیز را پا بر جا نگه می‌دارند. تا حدی می‌توان گفت، که بخش‌هایی هر چند محدود از کارگران به اهمیت سازمان خودانگیخته‌ی کارگری پی برده‌اند. آن‌ها به خوبی می‌دانند که سازمان‌های قدرت‌مند کارگری در این نبرد طبقاتی شکل بگیرند، می‌بایست بنا بر خاست‌گاه و هستی اجتماعی سرمایه‌ستیز کارگران عمل کنند، یعنی فعالیت خود را محدود به مبارزه برای کسب دست‌مزدهای معوقه، تعیین و افزایش دست‌مزد، کاهش ساعات کار و الغای قوانین آشکارا ضد کارگری نکنند، بلکه مبارزه‌ی آن‌ها در همگی این زمینه‌ها می‌بایست بر اساس مبارزه‌ی اصلی و نهایی برای لغو کار مزدی صورت بگیرد. این شناخت و آگاهی اگر در میان کارگران فعال گسترش یابد، به تدریج آگاهی طبقاتی کُل طبقه‌ی کارگر ایران را تغییر خواهد داد. در چنین شرایطی، کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود دیگر تنها در سازمان‌های جداگانه‌ی کارگران و در همان حد باقی نخواهند ماند، بلکه شرایط برای ایجاد سازمان شورایی سراسری طبقه‌ی کارگر آماده می‌شود، که هدف آن سرنگونی سرمایه‌داری و الغای کار مزدی است.

شورش کارگری فونین در آبان طوفانی ۹۸

با وجودی که تعداد اعتصابات و اعتراضات کارگری در آبان نسبت به ماه پیش، و نیز سال پیش در همین ماه، کاهش چشم‌گیری داشت؛ لیکن اعتراضات کارگران بر علیه فقر، گرسنگی، بیکاری، آزادی‌گشی‌ها و... دولت سرمایه‌داری ایران در صحنه‌ای نه چندان متفاوت، اما گسترده‌تر و با خشم و نفرتی تماماً طبقاتی، در خیابان‌ها، کوچه‌ها و محلات کارگری اهم شهرهای ایران ادامه یافت. ریشه‌ی تمامی شورش آبان کارگران، همان بود که ماه‌ها و سال‌ها به انفجار اعتصابات و اعتراضات از درون کارخانجات و مراکز کار انجامیده بود. روزنامه‌ی «جمهوری اسلامی» در سرمقاله‌ی چهارشنبه بیست و نهم آبان خود از غافل‌گیری نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی مجبزه به انواع سیستم‌های ردیابی و بررسی در برابر خیزش توده‌های کارگر در بیش از ۱۰۰ شهر ایران خبر داد. این وجه مشترک تمامی خیزش‌های توده‌ای کارگری است، که هرچند پیشینه دارند، اما ناگهانی ظهور می‌کنند و غافل‌گیری طبقه‌ی حاکمه در کلیت خود - اعم از بخش حاکم

بر ابزار سرکوب تا اپوزیسیون‌های راست و چپ - را به وجود می‌آورند. ظاهراً موضوع این اعتراضات، افزایش بهای بنزین بود. اما نظیر سایر موارد، و در نقاط دیگر جهنم سرمایه‌داری جهان، کافی است اجتهافی بر اجتهافات طبقه‌ی سرمایه‌دار علیه توده‌های کارگر افزوده گردد تا کاسه‌ی صبر آن‌ها لبریز شود. در مورد ایران، همان‌طور که گفتیم، خیزش کارگران آن قدرها هم ناگهانی نبود؛ زیرا جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگری و حضور اقبال کارگری در یک نبرد طولانی، مانند آتش زیر خاکستر، بستر یک خیزش سراسری را گواه می‌داد. یکی از ویژگی‌های بارز خیزش آبان، خشم طبقاتی، نفرت از نظام جور و ستم سرمایه‌داری به وجهی بود، که سران رژیم از همان ابتدا به بُرد و عمق آن پی بردند. فرمان‌دهی عملیات سازمان بسیج در این باره می‌گوید: واقعا فقط خدا نظام و نیروهایش را نجات داد! اعتراضات در ایران در طی ۷ روز (بیست و چهارم تا سی‌ام آبان) در حداقل ۱۰۷ شهر ایران گسترش یافت. طی این اعتراضات، ۴۰۰ بانک به آتش کشیده شد، ساختمان‌های دولتی، پایگاه‌های پلیس و بسیج و در بعضی مناطق دفاتر ائمه‌جمعه و حوزه‌های علمیه هدف خشم توده‌های کارگر قرار گرفتند. رژیم سرمایه‌دار برابر این نفرت طبقاتی دست به کشتار چند صد نفر، دستگیری هزاران کارگر و مجروح کردن هزار هزار توده‌های جان‌به‌لب رسیده نمود. توده‌هایی که در هفته‌ی آخر آبان ۱۳۹۸ به خیابان آمدند، همان‌هایی نیستند که در بیست و پنجم خرداد ۱۳۸۸ در خیابان بودند و شعار «یا حسین، میرحسین» سر می‌دادند. این بار جوانان و فرزندان خانواده‌های کارگری سلسله‌جنبان، انتشار دهنده و پیش‌برنده‌ی خیزش آبان بودند. آن‌ها در شهرهای کوچک در سرتاسر کشور دست به شورش زدند، خیابان‌های اصلی شهرها را به تصرف خود در آوردند. کارگران ساکن محلات فقیرنشین، که خود را فقیرتر از پیش احساس می‌کنند، در اسلام‌شهر، نسیم‌شهر، شهریار، قلعه‌حسن‌خان، رباط کریم و غیره بیش‌ترین نقش را در پیش‌برد اعتراضات به عهده داشتند. در استان تهران، شهرستان‌های اسلام‌شهر، نسیم‌شهر، شهریار، رودهن، بومهن، قلعه‌حسن‌خان، رباط کریم، ورامین و شهرک اندیشه برای چندین روز متوالی محل درگیری مردم و نیروهای سرکوب بوده است. این شهرهای حاشیه‌ای، محل زندگی کارگرانی است که بدون هیچ‌گونه امکانات شهری به وجود آمده‌اند و فقط

بیتوته‌ای هستند که ساکنین آن‌ها در متتهای فقر، گرسنگی و بدبختی، شب را روز می‌کنند تا دم صبح برای تهیه‌ی لقمه‌نانی راهی شهرها شوند. یکی از نقاطی که در خیزش اخیر به مکانی برای اعتراض توده‌های کارگر تبدیل شد، اتوبان امام علی است. اتوبانی که یکی از دلایل تاسیس آن، رساندن سریع نیروی کار از پایین شهر به بالای شهر بوده است، حالا مکانی برای بروز خشم همین نیروهای کار شده است. یکی دیگر از ویژگی‌های خیزش توده‌های کارگر در آبان، برهم خوردن «نظم» سرمایه، از رسمیت افتادن ساعات اداری، و زمان‌های کار بود. تعطیلی مدارس و دانش‌گاه‌ها، بسته شدن بازار، لغو مسابقات ورزشی و در عین حال از کار افتادن شبکه‌ی حمل و نقل، و قطع ارتباطات اینترنتی و دیجیتال آن‌هم در ظرف دو روز اتفاقی بی‌سابقه است.

به رغم این همه جان‌فشانی، شجاعت و دلیری سرمایه‌ستیز توده‌های کارگر در خیزش آبان، باید از ضعف آن هم بگوئیم. در غیر این صورت، درسی از خیزش آبان حاصل نخواهد شد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین نکته ضعف بارز این خیزش، هم‌چنان که در خیزش دی ماه دو سال پیش فاقد آن بودیم، سازمان‌دهی شورایی سرمایه‌ستیز طبقه‌ی کارگر با هدف الغای کار مزدی بود. سازمانی که از دل مبارزات جاری ما علیه سرمایه‌داری به وجود آید، آحاد ما کارگران را در دل خود جا دهد، قدرت متحد و منسجم ما را سازمان دهد، تجربیات ما را به نسل بعدی منتقل نماید، و از همه مهم‌تر خشم و اعتراض طبقاتی ما علیه سرمایه و دولت سرمایه‌داری و اختاپوس‌های جهنمی سرکوب آن را با توجه به هدف الغای کار مزدی هدایت نماید و هر مبارزه و هر گام ما را فقط لحظه‌ای از مبارزه برای تحقق این هدف تعریف کند.

ما همه آحاد یک طبقه‌ایم و می‌توانیم و باید بتوانیم همان‌طور که برای سرمایه‌داران تولید می‌کنیم، انتقال می‌دهیم و به فروش می‌رسانیم و حاصل سود آن را به جیب سرمایه‌داران می‌ریزیم تا با آن چماق سرکوب ما را سنگین‌تر، کشنده‌تر و بی‌محاباتر کنند، خود را سازمان‌دهی کنیم. محلات زندگی خود را بدون دخالت‌عمل سرمایه‌رتق و فتق نماییم. ما می‌توانیم فروش‌گاه‌ها، مسکن سرمایه‌داران، مراکز بهداشت را از چنگ اداره‌ی سرمایه‌داران در آوریم و به نفع توده‌های کارگر راه اندازیم. کارگران شرکت‌های بزرگی نظیر هفت تپه، آذراب، واکن‌سازی اراک، فولاد اهواز هم اکنون، و از مدت‌ها پیش، می‌توانستند کنترل

تولید را به دست گیرند، خود تولید کنند، سهم نیاز روزانه خود و خانواده، خرج کلاس درس کودکان، ایاب و ذهاب، بهداشت و درمان، تفریح و داشتن یک زندگی انسانی و با شرافت را از آن کم کنند و مابقی را به کار اندازند. اما در عوض کارگران این واحد‌های تولید چه کردند، ماه‌ها و شاید سال‌ها به درگاه سرمایه، سرمایه‌داران و دولت آن‌ها به استغاثه و تمنا ایستادند و شعار دادند که شاید دولت سرمایه‌داری به ترحم آید و کنترل تولید را به دست گیرد. این‌ها در حالی انجام می‌شد، که فرزندان همین کارگران یا بخشی دیگر از آحاد کارگری در همین روزها بر سنگ‌فرش خیابان‌ها با سنگ و چوب به نبرد طبقاتی علیه همین دولت دژخیم سرمایه‌داری می‌رفتند، جان می‌دادند، گروه‌گروه زخمی می‌شدند، دستگیر و راهی سیاه‌چال‌های مخوف همین دولت سرمایه‌داری می‌گردیدند. آیا ما کارگران این واحدهای تولید آن قدر زبون و عاجزیم، که خود نتوانیم تولید و کنترل آن‌ها را به دست بگیریم و به دیگر کارگران آحاد طبقه‌ی خود بیاموزیم که ما قادریم و شایسته‌ی یک زندگی بهتریم!! آری ما آحاد کارگران شورشی می‌توانیم و بایستی خود را سازمان‌دهی کنیم، اما نه هر نوع سازمانی، بلکه تنها شورایی ضد سرمایه‌داری با افق لغو کار مزدی، در محلات، واحدهای کار و تولید، مدرسه و دانش‌گاه علیه نیروهای مخوف و سرکوب سرمایه‌داری، علیه دستگاه‌های منفور تبلیغاتی آن مجهز کنیم تا از میزان تلفات بکاهیم، تجربه‌اندوزی کنیم، یک‌دیگر را آموزش دهیم و برای جنبش‌های بیش‌تر، پُر فروغ‌تر و نفی سرمایه‌داری آماده شویم!

آذر ۹۸

